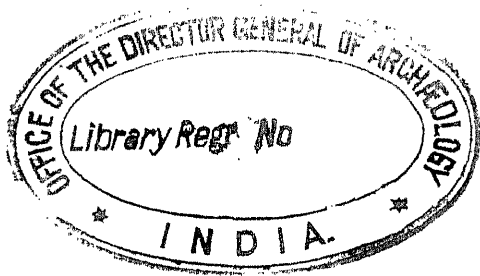
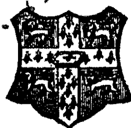
A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.



London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
Ave Maria Lane.



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,

AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION

AND EXPLANATORY NOTES,



BY

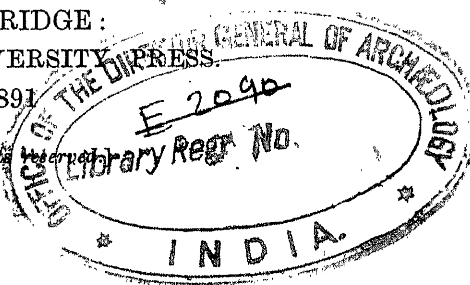
EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

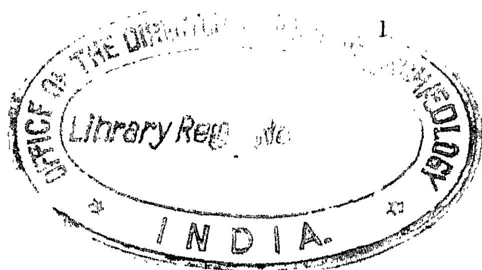
EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.
1891



Cambridge:
C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.

مقالهٔ شخصی سیاح که در قضیهٔ باب نوشته است



مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا آنچه تعلّق
بتاریخ این کیفیّت دارد در اوقات سیاحت
در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک تتبّعها و
تدقیقها از خارج و داخل و آشنا و بیگانه جستجو
شده و متّفق علیه متعرّضان بوده باختصار
مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمه معارف و
که طالب اطّلاع هر وقایع هستند مختصر
معلوماتی ازاین قضیه حاصل کردند * باب
جوانی بود تاجر از سلالهٔ طاهره در سنه هزار و
دویست و سی و پنج روز اوّل محرم متولد و
چون بعد از چند سال والدش سیّد محمّد رضا
فوت شد در شیراز در آغوش خالش میرزا

مقاله شخصی سیاح که در قضیه باب نوشته

در خصوص شخص معروف بباب وحقیقت احوال
اینطائفه روایات مختلفه وتفاصیل متباینه
در السن وافواه ناس وصحائف تاریخ واوراق
حوادث ایران واورپ مندرج است لکن از تباین
وتخالف اقوال وروایات هیچیک چنانچه باید
اعتماد را نشاید بعضی بنهایت ذم وقدح زبان
گشودند وبعضی از اوراق حوادث اجنبیه
در معرض مدح سخنی راندند وجزئی مسموعات
خویش را نگاشتند وتعرضی بذم ومدح ننمودند
وچون این روایات مختلفه در سایر اوراق

مذکور

عزتست وداونده کمالات بی حصر وحد باراده
او متحرکم وبحبل ولایش متمسک ودر نخستین
کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده
در جمیع مواضع ان خطابهائی بان شخص غائب که
از او مستفید ومستفیض بوده نموده واستمداد
در تمهید مبادی خویش جسته وتمنای فدا
جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارت
یا بقیة الله قد فدیت بکلّی لک ورضیت
السّب فی سبیلک وما تمنّیت الّا القتل فی
محبّتک وکفی بالله العلیّ معتصما قدیما
وهمچنین تالیفات کثیره در شرح وتفسیر
ایات قرانیه وخطب ومناجات عربیه نموده

سیّدعلی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ در
اوشهر اوّل بشراکت خال و بعد مستقلاً بتجارت
مشغول بوده و بحسب آنچه از او مشهود بود
مشهور بتدیّن و تعبّد و صلاح و تقوی و
باین صفات منظور نظر ناس بوده و در سنه
هزار و دویست و شصت در سنّ بیست و پنج
در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات او
آثاری بود ار شد که آشکار کردید شوری در
سر و پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز گفتار
نمود و مقام بابیّت اظهار و از کلمهٔ بابیّت
مراد او چنان بود که من واسطهٔ فیوضات از
شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پردهٔ
عزّتست

امین بودند وباصطلاح خویش رکن رابع ومرکز
سنوح حقائق دین مبین شمرند ازانجمله ملا
حسین بشرویی ومیرزا احمد ازغندی وملا
صادق مقدس وشیخ ابوتراب اشتهاردی
وملا یوسف اردبیلی وملا جلیل اورومی
وملا مهدی کندی وشیخ سعید هندی
وملا علی بسطامی وامثال انها اقبال باو
جستند وباطراف ایران منتشر شدند و
خود باب عزم طواف بیت الله نموده بعد از
مراجعت چون خبر ورودش بابوشهر رسید
گفتگو بسیار شد وجوش وخروش غریبی
در شهر شیراز اشکار گشت جمهور غفیر علما

و تشویق و تحریص بانتظار طلوع ان شخص کرده
و این کتب را صحائف الهامیه و کلام فطری نامیده
و عند التحقیق معلوم شد که دعوای وحی قرشته
نداشته و چون درمیان مردم مشهور بعدم
تعلیم و تعلّم بوده در نظرناس این قضیه خارق
العاده جلوه کرده بعضی از ناس باو گرویدند
و جمهور انکار شدید اظهار نمودند و جمیع علما
مجتهدین و فقهای معتبرین که صاحب مسند
و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع متعهد و
پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفهٔ
شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب
المسلک دائماً در جستجوی شخص عظیم و فرید و
امین

واکثر ناس بحستجو افتادند حاکم فارس بصواب دید علما چند سوار فرستاده باب را احضار در محضر علما وفضلا توبیخ وعتاب نمود وزبان بازخواست کشود وچون باب رد توبیخ نمود ومقاومت عظیم باشاره رئیس لطمه شدید زدند واهانت وتحقیر نمودند بقسمیکه عمامه از سر بیفتاد واثر ضرب در چهره نمودار شد در ختم مجلس قرار مشورت دادند وبضمانت وکفالت خال حاجی سید علی بخانه روانه نمودند ومنع از ملاقات خویش وبیگانه روزی او را در مسجد احضار واصرار واجبار بر انکار نمودند بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکوت وسکون حاضران

بتکفیر پرداختند وفتوای قتل وتدمیر دادند
وحسینخان آجودان باشی راکه حاکم فارس
بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملا صادق
مقدس راتا زیانه زد وبامیرزا محمد علی بارفروشی
وملا علی اکبر اردستانی هرسه را محاسن سوزانیده
ومهار نموده درکوچه وبازار گردانیدند وچون
علمای ایران مهارت سیاسی نداشته بنداشتند
که تشدد وتعرض سبب خمودت وخاموشی گردد
وبادی قمع وفراموشی وحال انکه تعرض باموروجدانیه
سبب ثبوت ورسوخ کردد وبادی توجه انظار
ونفوس واین قضیه تکرارات ومرات بتجربه
رسیده لهذا این سیاست سبب شیوع شد
واکثر

وکار اهمیت پیدا نمود بقسمیکه خاقان مغفور
محمد شاه شخصی را که از مشاهیر علما و سادات و
مسمی بسید یحیی دارابی بود و محل ارادت و اعتماد
تعیین فرمود و اسب و خرجی داد که بشیراز رود
و بنفسه فحص این کیفیت را نماید سید مذکور
چون بشیراز رسید بباب سه مرتبه ملاقات
نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال و جواب گذشت
در مجلس ثالث خواهش تفسیر کوثر کرد و چون باب
من غیر تفکر و تامل تفسیری مفصل در آن مجلس
بر کوثر نوشت سید مذکور شیفته و آشفته
او شد ولی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج
این محبت یکسره بیرون جرد نزد پدر سید جعفر

و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچه گمان بود
که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب زمان
علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
که مقصودش بابیت مدینهٔ دیگر است و
وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف
و نعوتش در کتب و صحائف خویش مضمر بود
چنانچه ذکر شد از علم تجربه و مهارت علما
در فنون سیاسیه و تتابع فتاوی گفتگو زیاد
شد و تعرض بباب و ولوله در ایران انداخت و
سبب از دیاد اشتعال محبان و اقبال متوقفان
گردید چه که از این وقوعات جستجوی ناس زیاد
شد و در اطراف ایران بعضی از عباد باو گرویدند
دکار

لشیراز فرستاد این شخص از تفاصیل وقوعات
چنانچه باید وشاید اطلاع یافته با بعضی از العلماء
مراجعت نمود وچون کیفیت وقوعات را مجتهد
استماع نمود وبرنوشتجات اطلاع یافت با وجود
آنکه عالمی نحریر ومتبحری شهیر بود از انصاف بود
وشیدا شد ودر مجلس درس کتب را برچید
وگفت موسم بهار روبیاده رسید وابن عباس وزرا
مرزبان را فی طلب العلم بعد الوصول الی
المعلوم مذموم وجمیع مریدان خویش را بالای
منبر دعوت ودلالت نمود ومکتوبی مشعر برا قرار
واعتراف خویش بباب نوشت تا به رحوا
او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود انکه

شهر کشتی بشتافت و او را دلالت کرد و با وجود
آنکه دانا و زیرک بود و مراعات مقتضیات وقت را
مینمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
بمیرزا لطفعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت
خاقان مغفور عرض کند و خود باطراف ایران
سیاحت نمود و در هر شهر و منزلی بر روس
منابر ناس را بنفسی دعوت نمود که سایر علما
اعلام حکم بجنون نمودند و سحر معلوم شمردند
و چون خبر فتاوای علما و فریاد و ولوله فقها
بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
شخص شاخصی بود و صاحب قول نافذی
یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیه
بشیراز

فرمودند که کار اهمیت پیدا نموده و چاره از دست
رفته بحبس و ضرب و تعذیب و تفضیح عشره
حاصل نه حاکم فارس حسینخان را دلالت نمودند
که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
فطور را سد محکمی طلبی علاج فوری و چارهٔ قطعی قتل
باب است و باب جمعیّت زیادی جمع نموده و در خیال
خروج حسینخان عبدالحمیدخان داروغه را
امر نمود که در نصف شب در خانه خال باب از
اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
بسته حاضر سازند عبدالحمیدخان با جنود
در خانه جناب و خال وسید کاظم زنجانی که از
تابعان ...ت وچون از قضا در آنشب علت وبا

علمای زمان از دل و جان بوعظ و نصیحت ناس
میخواستند چاره نتوانستند عاقبت برفتن
طهران مجبور گشته و بحضور خاقان مغفور محمد شاه
شکایت نمودند و خواهش احضار ملا محمد علی
بطهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
و چون بطهران رسید او را در محضر علما حاضر
ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار
چنین روایت کنند که در ان مجلس چیزی برو
وارد نیامد لهذا خاقان مرحوم یک عصا
و پنجاه تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود
باری بشیوع این خبر در اکناف و اطراف ایران
و ورود بعضی مقبلان بعتبات علما ملاحظه
فرمودند

و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب
عیناً بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص
خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آنچه
امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود
علما این قضیه را وهن شریعت شمرده نپذیرفتند
و محضری ترتیب نموده بنگاشتند که اگر در امر
اشتباهی باشد احتیاج باجتماع و سؤال و جواب است
ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر
از آفتاب است پس اجراء حکم شرع عین صواب است
معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
بیاراید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب
بیاساید علمای اعلام و فضلای کرام

و اشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود
باب را بشرط خروج از شهر رها کرد در صبح آن شب
باب با سید کاظم زنجانی از شیراز بقصد اصفهان
نمودند و پیش از ورود با صفهان مکتوبی بمعتمد
الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با طلاع حکومت
در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را
معین نمود چهار روز در آنجا اقامت و روزی
بحسب خواهش امام در مجلس بی تأمل تفسیر
والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمعتمد رسید
دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه جواب
در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
بمورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع باصفهان
فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمن و
مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان
معتمد نفسی از باب مطّلع نبود مدت چهار
ماه براین منوال گذشت و معتمد برحمت یزدان
پیوست گرگین خان برادرزادهٔ معتمد بوجود
باب در خلوت مطلع و کیفیّت را بوزیر اعظم
عارض گشت حاجی میرزا آقاسی وزیر شهیر
امری صارم صادر نمود و دستور العمل داد
که باب را خفیّا بالناس بتبدیل در تحت محافظت
سواران نصیری بدار الخلافه روانه نمایند

حضارت شرع مبین را خواستند و مباحثه
و مجادله با جوان تاجری ننمایند مگر علمای
مهامه آقا محمد مهدی و فاضل اشراقیین میرزا
حسن نوری مجلس بسؤال بعضی مسائل از فن
اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی
شد و چون نتیجه از این مجلس بجهت حاکم حاصل
نشد حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام
مجری نگشت ملکه فزع عظیم را تسکین سریع
خواست و هجوم عام را منع شدید لهذا
صدور فرمان با رسال تا بطهران شروع
داد تا حکم فاصلی حصول یابد و یا مجتهد باسطی
مقاومت تواند لهذا او را با جمعی سواران
خاص

خون این سید را هدر بلکه حلالتر از شیر
مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حالت
وما نحن در نظر نه شبهه نیست که حضور باب
باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
لهذا علی العجاله رای صواب چنانست که در مدت
غیبت موکب سلطانی از مقر سریر شهریاری
این شخص را در قلعه ماکو مقرر داد و حصول
مسئول را معلق بحین رجوع نمود مطابق این
رای مخاطب اللباب دستخط اعلیحضرت پادشاهی
صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
مختصرش اینست بعد الالقاب چون موکب
همایون در جناح حرکت از طهران است ملاقات

وچون بکنار کرد رسید امری عجب بید از وزیر کبیر
وارد و قریهٔ کلین را مقر و منزل قرار فرمودند
در مدت بیست روز در انجا بود بعد باب رسائل
به پیشگاه حضور شهریاری تقدیم و بجهت
ظهور حقیقت حال خویش خواهش مثول نمود
واسباب حصول فوائد عظیمه شمرد وزیر کبیر
نپذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
موکب همایون در شرف حرکت است و اشتغال
باینگونه امور حال موجب فتور مملکت و شبهه
نیست که مشاهیر علمای دار الخلافه نیز مانند
علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب هیجان
عموم گردد و موجب مذهب امام معصوم
خون

بود ولی سائرین منکرین روا باشند باری
از میان راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این
مقصد عزیز مبدل بماکو و تبریز کردید
هرچند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودند
علمای اعلام تقرب ننمودند و ملاقات جائز
ندانستند بعد حرکت بقلعه ماکو دادند
نه ماه در قلعه منیع که در ذروه از جبل رفیع
واقع ما وی دادند و علیخان ماکوئی از فرط
محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد

بطور شایسته ممکن نه شما بماکو رفته چندی
در اینجا توقف واستراحت نمائید وبدعاگوئی
دولت قاهره مشغول شوید ومقرر داشتیم
که در هر حال مراعات وتوقیر نمایند وچون از
سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست
بعد اورا با چند سوار از جمله محمد بیک چپرچی
بتبریز وماکو روانه نمودند دیگر ناقلان بآن
روایات پیغامهائی کنند که بواسطه محمد بیک
واقع ازجمله تعهد شفای پای خاقان مرحوم
لکن بشرط حضور و رفع تسلط جمهور ومنع
وزیر کبیر تبلیغ این عرائض بحضور پادشاهی
چه که خود مدعی پیری وحاضر مرشدی
بود.

عامهٔ ناس در فغان و زلزله و مجبین در شعف
و هلهله و خود با اهمیتی باین شور و اشوب
نداده در نهایت جذب و وله در اثنای عرایق
و قلعه ماکو و چهریق شام و سحر بلکه روز
و شب خود را بذکر و فکر و اوصاف و نعوت
ان شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش حصر
نموده بود چنانچه ذکری مینماید که مضمونش اینست
اگرچه دریای بلا از هر جهت در تلاطم و سهام
قضا در تتابع و ظلمات آلام و محن مستولی بر
جان و تن است لکن قلبم بیاد روی تو روشن
و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
از سه ماه اقامت در قلعهٔ چهریق اعلیه علما

وچون فضلای مجتهدین اذربایجان ملاحظه
نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضوضاء
رستخیز برخواسته از حکومت طلب تعزیر
تابعان وتبعید باب بقلعهٔ چهریق نمودند
لهذا او را بان قلعه فرستاده دست یحیی خان کرد
سپردند
سبحان الله با وجود این فتاوای علمای عظام
وفقهای ذوی الاحترام واذیت وزجر شدید
ازضرب ونفی وحبس ازجانب حکام ابن طغام
روزبروز در تزاید بودند وبحث وجدال
بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در محافل و
مجالس جز این گفتگو سخنی نبود ورستخیز عظیم
برخواسته علمای دین مبین در ولوله و
عامه

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از ادعای
باب نمودند دعوای مهدویت اظهار کرد که
همان عظیمی بر پا شد اجلهٔ علما بقوة تمام
از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان
بود که شخص جوان مبهوت است کوه البرز مقاومت
نمینمود برهان طلبید ندید و رنامثل تلاوت
عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته
نحوی گرفتند احتجاج بقران نمود و اتیان بمثل
منافی قواعد نحو از ان بیان کرد مجلس متفرق
شد باب بمحل خویش رجوع نمود در ان وقت
حکمران اذربایجان ولیعهد کردون مهد بود

تبریز و فضلای اذربایجان بطهران نوشتند و بجهت تهدید و تخویف ناس استدعای سیاست شدید در حق باب نمودند وزیر کبیر حاجی میرزا اقاسی چون جوش و خروش علمای اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمود ناچار همداستان شده از چهریق بتبریز امر احضار داد در اثنای مرور باورومیه حاکم ملک قاسم میرزا احترام فائقی مجری و هجوم غریبی از اعالی و ادانی هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند و چون باب بتبریز وارد بعد از چند روز در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام نظام العلماء و ملا محمد ماماقانی و میرزا

احمد

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت محض‌اند
و مضرّت دین و دولت و چون حکّام در ایران
استقلالیت کلّیه داشتند در بعضی ولایات
پیروی فتوی نموده در استئصال و اضمحلال
تابعان همداستان شدند ولکن خاقان مغفور
محمّد شاه در این قضیّه بتأنّی رفتار میفرمودند
که این جوان از سلاله پاکست و از خاندان نجابت
و لازالت تا از او امور مغایری که منافی راحت و
آسایش عمومی است صادر نگردد حکومت تعرّض
ننماید و این مراجعات از اطراف علمای اعلام
نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امر بتأنّی نمودند
تا روزی رهنما بین افاضل علما و اجلّه فضلاء،

در حقّ باب حکمی نفرمودند و تعرّضی نخواستند
علما مصلحت چنین دانستند که لااقل تعزیر شدید
باید قرار بضرب بشد جماعت فرّاشها قبول
ننمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند
میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجلّه سادات
بود بخانهٔ خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
بعد از این واقعه باب را اعاده بچهریق نمودند
و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تعزیر
و سجن و تشدید باطراف ایران رسید علماء
مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر همّت
بستند و کمال اهتمام را کماشتند و اعلام حکم
نوشتند

بیزار گشت و نصوص صریحهٔ امام را اضغاث
احلام شمرد ویا باید بموجب اصول و فروع مذهب
وقصوص و نصوص شرع انور تکفیر بلکه تدمیر
این شخص را اعظم فریضه دانست اگرچه با نخبهٔ چشم
از این اخبار و عقاید صحیحهٔ صریحهٔ مسلّمه بپوشیم
از اساس مذهب امام معصوم بقیه نماند
ما نه اهل سنّه هستیم و نه فرقهٔ عامّه که منتظر
ولیّ موعود شویم و معتقد مهدی مولود
ویا مفتوح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل
محمّد را دو علامت خاص شرط اول سلاله طاهره
و ثانی موید بآیات باهره این عقاید را در رساله
طائفهٔ ناجیهٔ اثنا عشریه را چکنیم و در حق

از ضروریات دین و روایات صحیحهٔ مأثورهٔ از
ائمهٔ طاهرین بلکه اصل اساس اعظم مذهب
حضرت جعفر غیبوبت امام معصوم ثانی عشر
علیهما السلام است. جابلقا چه شد و جابلسا
کجا رفت. غیبت صغری چه بود غیبت کبری
چه شد. اقوال حسین بن روح چیست و روایت
ابن مهزیار چه بود از نقبا و نجبا را چه کنیم و
فتوح شرق و غرب را چه نمائیم خروج دجال کجاست
و ظهور سفیانی کی. علامات که در احادیث
عترت طاهره است کو. و متفق علیه ملت باهره
کجا. کار از دو شق بیرون نیست. یا باید احادیث
ائمهٔ اطهار را انکار نمود. و از مذهب جعفری
بیزار

بر روایات دانستند و آن را اصل و این را
فرع شمردند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید
احتجاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مشوب‌تر است
فرع مسموع صلوحیت معارضه ندارد و در محاجه
نتواند بلکه در این مواضع تأویل را حقیقت تنزیل
دانستند و جوهر تفسیر شمردند مثلاً سلطنت
قائم را بسلطنت معنویه و فتوحات را بفتوحات
مدائن قلوب تأویل نمودند و بمظلومیت و
مغلوبیت سید الشهدا روح الوجود له الفداء
استدلال کردند چه که مظهر حقیقی آیهٔ مبارکه
و ان جندنا لهم الغالبون بود با وجود این در کمال
مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در حال

علمای متبحرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
کل بر ضلالت بودند و در وادی غوایت سالک
گشتند این چه دعوای واضح البطلانست و الله
هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
و این اقوال را فراموش کنید وا ویلا وا مذهبا
وا شریعتا در مجامع و مساجد و منابر و محافل
فریاد نمودند و روسای بابیها در مقابل
رسائل تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
مختصرش اینست که برهان از آفاق و حجت را عالیه
بروایات

گذشتیم . بر سر اصل مطلب رویم . در خلال

این احوال درمیان بابیها بعضی اشخاص پیدا شدند

در انتظار این طائفه طلوع و ظهور غریبی داشتند

از جمله میرزا محمد علی مازندرانی که تلمیذ سید

بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم رشتی

و در سفر حج انیس و جلیس باب بود بعد از

چندی اداوا اطوار و احوالی صدور یافت که

کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین شمردند

حتی ملا حسین بشرویه که مقتدا و جمیع و

مرجع شریف و وضیع این طائفه بود در حضورش

بخضوع عظیم و خشوع عبد ذلیل رفتار مینمود

و این شخص با استقامت تامه بر اعلای کلمه باب

مغاوبتّیت کبری غالب بر اعدا، واعظم جنود ملأ
اعلی بودند وهم چنین تألیفات کثیره با بدا
با وجود عدم تعلّم تأییدات روح القدس
انگاشتند وبعضی روایات متباینه بروایت
رجال از کتب استخراج نمودند واحادیثی بسبب
ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
وباخبارات بعضی مشاهیر سلف متمسّک جستند
واقبال علمای زاهد گوشه نشین وفضلای
دین مبین را دلیل قویم فرض نمودند واستقامت
وثبات باب را آیت اعظم پنداشتند و
خارق عادات نقل نمودند وامثال ذلک که
جمیع خارج از صدد ماست لهذا باختصار
گذشتیم

غالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی
کرده در سبیل ثواب فدای جان رایگان نمود و
با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
مطلب خویش زبان میگشود چنان شهرت نموده
بود که اکثر ناس از عالم و عارف طالب استماع گفتار
و مائل اطلاع قوه نظر و استدلال او گشتند
سر پر شوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
در بسیاری محلات بر اصحاب جدال فائق
گشت و بیان دقائق مسائل نمود و چون در خانهٔ
کلانتر طهران محبوس بود و جشن و سور عروسی
بر پا شد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
بودند از حسن تقریر او چنان بسر گرم شدند

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد سخن
داد و طلوع او را از تاییدات غیبیه شمرد در
تقریر و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت
فائق جمیع و عاقبت امر در سنه شصت و پنج
بحکم رئیس الفقها سعید العلما مجتهد بار فروش
در منبرهای جوش و خروش سر بباد و جان بباخت
و از جمله ملقب بقرة العین صبیه حاجی ملا
صالح فاضل قزوین و عالم نحریر است بر
حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در
نطق و بیان محیّر عقول و افکار فحول اساتذه
در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در
مطالب شیخ جلیل احسائی آیت عظمی در عتبات
عالیات

و پریشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد
و سریر سلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت
میرزا تقی خان امیر نظام وزیر اعظم و اتابک
معظم شد زمام امور جمهور را در قبضهٔ اقتدار
و استقلال گرفت . و سمند همت را در میدان
خودسری و استبداد بتاخت این وزیر
شخصی بود بی تجربه و از ملاحظهٔ عواقب امور
آزاده سفاک و بیباک . و در خونریزی جانباز
و چالاک . حکمت حکومت را شدت سیاست
دانست . و مدار ترقی سلطنت را تشدید و
تضییق و تهدید و تخویف جمهور مشیر د
و چون اعلیحضرت شهریاری در سن عنفوان

که جشن و سرور را فراموش نموده پیرامن او
انجمن شدند و باستماع کلمات از استماع
نغمات ملتهی و بمشاهده غرائب از تماشاء
لطائف و مدائح که از لوازم سور است مستغنی
گشتند نادری در تقریر افتد و ران بود و در
احجاج فتنه جهان خوف و هراس راه در قلب او
اثری نبود و نصائح مشفقانه فائده و ثمری
اگرچه از ربات حجال بود لکن سبقت را از فحول
رجال ربوده پای استقامت بفشرد تا در طهرا ن
بفتوای علمای عظام جان سپرد و اگر با این
تفصیلات تعبیر از این کار با اطناب انجامد
نادری ایران در این بحران و علمای اعلام حیران
و پریشان

کنند که شخصی بابی درکاشان اموالش بتاراج
رفت. وخانمانش پراکنده وپریشان. عریان
نمودند. وتازیانه زدند. ومحاسنش بیالودند
ومرد را از گوشی وازگونه سوار ودرکوچه وبازار
بمنتهای آزار باطبل وشیپور وطار وطنبور
بگردانیدند. شخص کبری درکناری درگوشهٔ
رباطی افتاده وابدا ازجهان وجهانیان خبر
نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
بکوچه شتافت. وچون ازجرم ومجرم وسبب
تشهیر وتعذیب بروجه تفصیل مطلع گشت
بجستجو افتاد ودرهمان روز در زمرهٔ بابیان
داخل گشت وگفت هین ازذمت وتشهیر برهان

شتاب بودند وزیر باوهامات غریبه افتاد
ودر امور طلب استقلالیت ملوکیت بدون
استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
بی مشورت وزرای دور اندیش امر بتعرض بابیان
کرد وهمچه گمان مینمود بقوت قاهره اینگونه امور
قلع وقمع توان نمود . وشدت منتج ثمر خواهد شد
وحال آنکه امور وجدانیه را تعرض عین ترویج
وتأیید است وآنچه بخاموشی کوشی شعله برافروزد
علی الخصوص در امور دین ومذهب بمجرد تعرض
چون سرایت ونفوذ پیدا کند ودر قلوب تأثیر
شدید نماید این امور بتجربه رسیده است
واعظم تجربه همین قضیه است چنانچه روایت
کنند

وسلوك ورفتار دشان برحسب قديم مطابق
طريق وصول بباب نيز مسدود. واتش فتنه
از هر جهت مشتعل ومشهود. بفتواي اشهر
علما حكومت ملكيه عامه ناس در جميع اطراف
بقوه قاهره بناي تالان وتاراج كذاشتند
وسياست وشكنجه نمودند. وقتل وغارت
كردند كه اين اتش را افسرده واين نفوس را پژمرده
نمايند در شهرهائي كه معدود قليل بودند
جميع دست بسته طعمه شمشير كشتند. ودر
شهرهائي كه جمعيتي داشتند چون سؤال از
تكليف غير ميسر وجميع ابواب مسدود بحسب
عقائد سابق مدافع برخواستند. از جمله

حقیقت وعین دلیل است اگر چنین نبود بمکر
هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
تا روی وزیر باستقلال تمام بدون استشاره
واستیذان امر بتادیب وتعذیب بابیان
باطراف فرستاد حکام ووالیان بهانه مداخل
جستند ومأموران وسیله منافع وعلمای
معروف بروا سر منابر تشویق هجوم عامه مینمودند
قوه تشریع وتنفیذ دست در آغوش هم داد
ایطائفه را قلع وقمع خواستند واین طائفه
از اساس وامرار وتعالیم بابیه بنوزچنانچه
باید وشاید اطلاع نیافته وتکالیف خود را
ندانسته تصور وافکار شان بقرار سابق

دستان

متفرقا درکمین نشاندند و بابیها را در راه و بیراه
دران جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکار
یك یك گذاشت چون صدای تفنك از هر سمت
بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند
نفس مفقود و نفوس دیگر بضربت گلوله مقتول
شدند ملا حسین بجهت جمع آن پریشان
امرا اذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید
و جگرگاه خسرو دریك سپاه خسرو بعضی کشته
و برخی در میدان مصاف سرگشته گشتند ملا
حسین آن جمع را بقلعه نزدیك مقبره شیخ
طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور
شد در حرکت رخاوت و فتور نموده بعد

در مازندران ملا حسین بشرویی و اتباع
بحکم رئیس الفقها سعید العلماء عامه شهر
بارفروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را
کشتند و باقی را نیز در کار انداخت نمودند که
ملا حسین امر باذان کرد و دست از شمشیر دارند
جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین جمیعا
ندامت و رغایت پیش امده قرار بر رحلت دادند
و خسرو قادی کلائی را بجهت محافظت با سوار
و پیاده همراه نمودند که بحسب شروط محفوظ و
مصون از خاک مازندران بیرون روند چون
خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی خبر بودند
خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران
متفرقا

خان مذکور بلباس تبدیل در شبها خارج اردو
درمیان درختان جنگل مختفی و پنهان میشد
و روز در اردو حاضر حرب باخیر در شب واقع
اردو پریشان گشت با بیها خیمه و خرگاه آتش زدند
شب چون روز روشن گشت پای سمند ملا حسین
در گنده افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
عباسقلی خان از دور بالای درخت او را بشناخت
مدبست خویش چند گلوله انداخت و دو تیر سیم
او را از پا در انداخت تا آنجان او را بقلعه بردند
و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
بقوه قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده
عهد و میثاق بست و با ئمه اطهار قسم خورد

میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم بان
حزب شده سیصد و سیزده نفس موجودی
قلعه شد لکن کل جنگی نبودند ملکه صد و ده
نفر مهیّای حرب گردیدند و اکثرشان از علما
و طلاب که مدّة الحیات همدم صحایف و کتب
بودند با وجود انکه معنا درب و ضرب تیر
و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
وارد و شد و با توپ و تفنگ و قمپاره جنگ
و محاصره شدند در هر چهار مرتبه شکست داده
ارده و بکلّی پراکنده و پریشان شد در شکست
چهارمی عباسقلی خان لاریجانی سردار جنگ
بود و نواب والا مهدی قلی میرزا امیر معسکر
خان

کنند وجسارت وشجاعت ابراز وهم چنین بفتوای
علمای نحاریر و فقهای مشاهیر در زنجان و
تبریز قوّهٔ جندیّهٔ خونریز هجوم بردند و محصور
نمودند در زنجان ملّا محمّد علی مجتهد رئیس بود
و در نیریز سیّد یحیی دارابی مرجع و زعیم در بدایت
استدعای عاطفت نمودند و چون سطوت
قاهره دیدند بحیّز یأس رسیدند و چون
بشدّت تامّ عساکر نصرت مآثر مفرّ و فرار را
قطع نمود دست بمقاومت گشودند و هر چند
در حرب بسیار شدید بودند و در ثبات و
استقامت حیرت بخش امرای لشکر گشتند
لکن قوّهٔ قاهرهٔ جندیّه مفرّ و فرار را بسته و بال

و یمین را بتمهیر قران مجید تاکید نمود که تعرضی
بشما نیست بمحلات خویش مراجعت نمائید چون
مدتی بود که مؤنه تمام شده حتی از جلود و
استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز
بماء قراح گذران مینمودند قبول کردند و چون
باردو رسیدند در خارج اردو در محلی بجهتشان
طعام مهیا نمودند و مشغول خوردن و عاری
از سلاح و جوشن بودند که سرباز از هر طرف هجوم
نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعت حضرات را
از خوارق عادات میشمردند لکن چون جمعی در
محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
و امید نجات مقطوع البته مایوسانه دفاع
کنند

حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش بیند و برادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار خیلی است و آسان و هرکس مقتدر و توانا مرا چنان گمان بود که حضرت اتابک مرا مأمور بحرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا برزم وهجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد کرد اعتذار او را میرزا حسنخان بتفصیل با میر نوشت وسید تا به قبل از خروج از شهر نویسد تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاد و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوساطت ملا نامی که از رسا بقین اصحاب خویش بود نزد

در پرستار از شکسته بعد از حروبات متعدده
اینها نیز عاقبت بعهد و میثاق و ایمان و پیمان
و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم شدند
و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر بتفصیل محاربات
نیریز و زنجان بپردازیم و وقایع را از بدایت تا
نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
گردد و چون تاریخ را فانده بخشند مجمل گذشتیم
در خلال وقوعات زنجان امیرکبیر علاج قطعی
اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی و مشورت
وزرای دربار رعیت پناهی بصرافت طبع و
صرامت رای و استقلال تام فرمان بقتل باب
داد مختصر اینست که حاکم آذربایجان شاهزاده
حمزه

بمجلس رسانند بارى بر سر اصل حكايت رويم
امير كبير فرمان شان براى برادر خويش ميرزا
حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان از علماء
اعلام تبريز كه ركن ركين مذهب جعفر عليه السلام
و حصن حصين طريقه اثنا عشريه اند فتواى
صحيح صريح گرفته فوج ارامنه ارومیه را ضم
ساخته در ملازمان با برادر وجهته امر تبليك
فوج نما ميرزا حسن خان فراش باشى خويش را
احضار فرمود و دستور العمل داد تا باب را عمامه
و شال كه علامت سيادت بود برداشته و با
چهار تن از تابعان عبيدان سر بازخانه تبريز
اورده در حجره محبوس نمودند و چهل سرباز

ملا عبد الکریم قزوینی فرستاد ملا باقر آن امانترا
در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبد الکریم نمود با حضور
حاضرین در حجبه را باز نمود و گفت ما مامور
باین هستم که این امانت را ببهاء الله برسانم و
پیش از این از من سؤال ننمائید که نتوانم گفت
از کثرت الحاح حاضرین لوح آبی رنگی بیرون
آورد که در نهایت لطافت و بخط خفی خوش
شکسته بنهایت ظرافت و اتقان نوشته و بضم
درهم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
گمان میشد یک قطعه مرکب برکاغذ است چون
این لوح را خواندند سیصد و شصت اشتقاق
از کلمهٔ بها نموده بود و ملا عبد الکریم آن امانترا

بجلاش

واز پی صف ثانی اتش داد واز پس صف ثالث
تیرباران نمود دخان عظیمی از اتش شلیک حاصل
شد چون دود متلاشی گشت ان جوان را
ایستاده وباب را در همان حجره که در قفایش
اویخته بودند در نزد کاتب اقا سید حسین
نشسته دیدند هیچیک ادنی اسیبی نرسیده
بود سام خان مسیحی گفت ما را معاف ندارند
نوبت خدمت بفوج دیگر رسید وفراش باشی
دست کشید اقا جان بیک خمسه سرتیپ فوج
خاصه پیش امد وباب را با ان جوان دوباره بهمان
میخ بستند وباب بعضی سخنها میداشت معدودی
فارسی دان فهمیدند وسائرین صدائی میشنیدند

ازارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روز ثانی
فراش باشی باب را با یکجوان که مسمّی باقا محمد علی
وازنجبای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا
محمّد ماماقانی ومجتهد ثانی میرزا باقر ومجتهد
ثالث ملا مرتضی قلی وغیره تسلیم سام خان
سرتیپ فوج ارامنهٔ ارومیّه نمود در وسط
پایهٔ همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند
ودو ریسمان آویختند بیک ریسمان باب را
وبریسمان دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم
ساختند بقسمیکه سران جوان بر سینه باب بود
واطراف بامها از کثرت جمعیّت موج میزد بکفوج
سرباز سه صف بستند صف اوّل شلیک نمود

وازپی

بعضی گمان نمودند که جانوران خوردند حتی برگس
منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم
و شیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و جوارح
محفوظ است و جسد این شخص را دردند کار دزدیدند
لکن بعد از تحقیق و تدقیق تام تحقق یافت که چون
نواب جمیع نوشتجات و مایحتاج خویش را متفرق
ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که عنقریب
این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی
این وقوعات سلیمان خان پسر یحیی خان که از
فدائیان نواب و خوانین آذربایجان بود حاضر و
مکیسر در خانه کلانتر تبریز وارد. و چون کلانتر
دوست قدیم و یار و ندیم او بود و لکن مستمر ازامن

تا آری صرتیپ فوج خویش را حاضر ساخت پیش
از ظهر بیست و هشتم شعبان سنهٔ هزار و دویست و
شصت و شش ملکم شد امر شلیک بود در این
شلیک گلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
مشبک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر صورت
که اندکی ازرده شده بود بعد آن دو هیم را
از میدان خارج شهر بکنار خندق نقل نمودند
و آن شب درکنار خندق ماند روز ثانی قونسل
روس با نقاش حاضر شده و نقش از آن دو جسد را
بوضعی که درکنار خندق افتاده بود برداشت
شب ثانی نیمه شب بابیان آن دو جسد را
در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را نیافتند

بعضی

در کارخانهٔ شخص میلانی بار محفوظ نموده دو
دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده امانت
گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
رسید از آذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
مستور ماند. باری در این سنه شصت و شش
و هفت در جمیع ایران آتش بجان بابیان افتاده
هر نفسی در هر ده که بود و ادنی احتمالی میرفت
از زیر شمشیر گذشت بیش از چهار هزار نفر
کشته و جمع غفیری اطفال و نسا بیکس و
پرستار پریشان و سرگشته پامال شده و تلف
گشتند و جمیع این توقعات مجرد باستقلالیت
رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو گمان

شخصی عارف مشرب و با هیچ طائفه کره و ملالی
نداشت سلیمان خان این سر را پیش او فاش نمود
که امشب با چند نفر با نواع وسائل و تدبیر در
استخلاص حسد میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
هر چه باد اباد هجوم مینمائیم یا بمقصود میرسیم
و یا جان را یکان در این راه میافشانیم کلانتر
گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاجی
الله یار نامی را از خواص خویش فرستاد بدون
تعب و مشقت هر وسیله و اسبابی بود حسد را
اورده بحاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون
صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
درندگان خوردند ان شب ان حسد را از

کارخانه

عادی شمرده میشد بعد در انظار اهمیت شدید
حاصل نمود از آن فی جهان بسیار و عزم ایران
نمودند و بجان جویا گشتند و اینگونه امور
وحدانیه در جهان منتشر شده خرق سیاستها
و زجر علت اهتمام منع باعث تشویق است و
تهدید بادی تحریص ریشه در حقیقت قلوب
پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخی قطع
شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه
میشود که در ممالک دیگر چون اینگونه امور حاصل
شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
خاموش گردد چه که تا حال در ممالک اروپا
از امور دیگر تعلق بوجدان دارد بسیار رسیده

میمود که باجزاء سیاست و هر این ما نقر مضمحل
و ناپدید شوند بقسمیکه اثر و خبر منقطع خواهد
گشت. مدتها جز این نگذشت عکس تصور مشهود
نمود و نکته تحقق یافت. شعله بلندتر شد
و سرایت سریعتر. خطب عظیم شد و آوازه
بنا و اقالیم رسید. اول مختص بایران بود سرایت
بنا و جهان کرد. تزلزل و اضطراب تاثیر ثبوت
و رسوخ نمود. و شدائد و عذاب علت قبول
و انجذاب شد. نفوذ و فتوحات سبب تاثیر گشت
و مآثر بادی تفحص و تفحص بادی تزاید گردید
از سوء تدبیر وزراء این بنیان حصین و رزین
گشت و این اساس متین و رصین پیش ام
عادی

قضیّه قطعیّا بدون اطّلاع دربار پادشاهی
صدور یافته و وزیر کبیر خودسرانه باستقلالیّت
تامّه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم گمان
نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
اطّلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع واژگون
ملکه بمجرّد دیوانگی از تبریز برخواسته بطهران آمد
و یکنفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
شهریاری در شمران مقرّ داشت بان سمت توجّه
نموده العیاذ بالله جسارتی از او سرزد که لسان
تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد و
المنّة که آن دیوانه در طپانچه ساچمه نهاده و هیچ
کاری نکرده که از جمیع مرمیّات ممتاز و مطهّر است

شده لکن عدم تعرّض و تعصّب از اهمّیت انداخته
در اندک مدّتی محو و پریشان کردید بعد از این
واقعهٔ عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص خطای
نابی سر زد که صفحهٔ تاریخ این طائفه را سیاه و در
جهان مدنیّت بدنام نمود و خلاصهٔ این واقعه
اینست که در زمانیکه باب مقیم آذربایجان بود
صادق نامی جوان ارادت تام بباب یافته و شب
و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب
بود چون واقعهٔ باب در تبریز واقع شد این خام
بزعم خویش باوهام خونخواهی افتاد و از این جهت
که از تفاصیل وقایع و استقلالیّت امیر نظام
و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این
قضیّه

بهاء الله در قریهٔ افجه که یکمنزلی طهران بود
صیفیه در تابستان نموده بود چون این اخبار
شیوع یافت وبنای سیاست شد هرکس توانست
درگوشهٔ پنهان شد یا اوارهٔ اوطان ازجمله
میرزا یحیی برادر بهاءالله پنهان شد وفراری
وسرگردان بلباس درویشی کشکول بدست
از راه رشت سرگشته کوه ودشت گردید لکن
بهاء الله درکمال سکون وقرار از افجه سوار
شده به نیاوران که مقرّ موکب شاهی ومحلّ
اردوی شهریاری بود وارد بمحض ورود در تحت
توقیف درامد ویک فوج اورا محافظه نمودند
مینمودند وبعد از چند روز سؤال وجواب

باری بغتة قیامتی برپا شد و بقسمی اینطائفه

بد نام شد که هنوز انچه میکوشند و میجوشند

که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیّه نجات

نیابند میسّر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال

حکایت کنند چون رشتهٔ کلام باین قضیّه

کشد شرمسار شوند و سر از خجالت برندارند

و از مجالس بیزاری جویند و اوراها دم بنیان

شمرند و علّت خجلت انسان باری بعد از

وقوع این خطب جسیم جمیع اینطائفه متّهم شدند

و در بدایت تحقیق و تفحص در میان نبود لکن بعد

محض عدالت قرار بفحص و تدقیق و تحقیق کردید

جمیع معروفین اینطائفه باتّهام افتادند

هار

انتظام وارتباطی باشد ازهمین کیفیت واقعه
مثل افتاب روشن و واضح کردد که کارامثال من
نسبت بادری ثابت ومبرهن شد که متجاسر خود سرانم
بکمان واوهام خوبخواهی اقای خویش متصدی
این امر عظیم وخطب جسیم کشته دخلی بکسی نداشته
وچون حقیقت حال اشکار شد برآیت بهاء الله
ازاین تهمت ثابت کشت بقسمیکه ازبرای
احدی شبهه نماند وحکم دربار دربیاکی واولاد
اوازاین قضیه صادر ومعلوم وواضح شد
که انچه درحق اومجری شده ازسعایت بدخواهان
وعجله وطیش حاجب الدوله واقع کشته لهذا
دولت جاوید مدت خواست که بعضی من هو بات

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزندان طهران

حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از

فرط الحاج حاجی علی خان حاجب الدوله بود و

هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی

بنفس نفیس بتانی و بواسطه وزرای دربار تاجداری

این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند

و از بهاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در

جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت

میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی بی فکر

و عقل و دانش است چه که شخص عاقل در طپانچه

ساچمه ننهد و چنین امر خطیری را تصدی نماید

اقلاً نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را

انتظام

وتعلق بنفحات الله ولکن خلاصه ونتیجه مصنفات
نعوت واوصاف حقیقت شاخصه که منظور و
مقصود ومحبوب ومطلوب او بوده ولیس وظهور خویش را
مقام تبشیر شمرده وحقیقت خود را واسطه ظهور
اعظم کمالات از دانسته وفی الحقیقه در شب وروز
دقیقه از ذکر او فتور نداشت وجمیع تابعان را
بانتظار طلوع او دلالت مینمود بقسمیکه در تمام تألیفات
خویش بیان مینماید که من از ان کتاب اعظم حرفی
واز ان بحر بی پایان شبنمی هستم وچون او ظاهر
کردد حقیقت واسرار و رموز واشارات من
مشهود شود وجنین این امر در مراتب وجود
وصعود ترقی نموده بمقام احسن التقویم فائز

اموال واملاک را ردو باین سبب دلجوئی نمایند
لکن چون مفقود کلی وموجود جزئی کسی در صدد
اخذ بر نیامد بلکه بهاء الله استئذان هجرت
بعتبات عالیات نمود وبعد از چند ماه باذن
پادشاهی واجازهٔ صدر اعظم وهمراهی غلام
شاهی مسافرت عتبات نمود بادی بر سر اصل
مطلب رویم آز باب نوشتجات زیاد در دست
ناس باقی بعضی تفسیر وتاویل آیات قران ودر برخی
مناجات وخطب واشارات مضامین بعضی
مواعظ ونصایح وبیان مراتب توحید واثبات
نبوت خاصه سرور کائنات وبحسب مفهوم
تشویق بر تصحیح اخلاق وانقطاع از شئون دنیا
وتعلق

ان اثار و کمال صحرمانش و رهبت جوی ظهور اخبار
بودند و از بدایت ظهور باب در طهران که ان را
باب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان
وزارت و از سلاله نجابت از هر جهت اراسته
و بپاکی و ازادگی پیراسته هرچند جامع علوّ نسب
و سموّ حسب بود و اسلاف در ایران مشاهیر
رجال و محطّ رحال بودند لکن از دودمان علما
و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
نشو و نما در میان سلسله وزرا از خویش و بیگانه
بیکانگی معروف و از کودکی بفرزانگی مشار
بالبنان و منظور نظر عاقلان بوده بر مناهج
اجداد تدرّج در مراتب عالیه نخواست و ترقّی

و تجلیات فتبارک الله احسن الخالقین مزین کرد و این قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عدد سنه بعد حین است کشف نقاب کند و ترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب تحقق یابد بادی باصطلاح خویش چنان وصفی نمود که وصول موهبت الهیه و حصول اعظم درجات کمالات عوالم انسانیه را منوط بمحبت او شمرد و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما کو ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی او کشته و در تنگنای حبس چهریق یادش نغم الرفیق شده و صیحت روحانی یافته از باده او مخمور بود و بیاد او مسرور جمیع تابعان در انتظار طلوع ان آثار

کلاه داشت و پریشانه موی پریشان کسی تصوّر
نمینمود که مصدر اینگونه امور گردد و با موج
طوفانش باوج این سما رسد چون مسئلهٔ باب
شیوع یافت اثار رمیدن از او ظاهر گشت در بدایت
خویش و پیوند و کودک و ارحمند سلسلهٔ خویش را
دلالت نمود بعد روز و شبانه همّت خود را
بدعوت دوست و بیگانه گماشت و با استقامت
عظیم برخواست و از هر جهت بمنتهای اتقان
در تمهید مبادی و توطید ارکان ادیان جمع
تشبث نمود و از هر جهت در حمایت وصیانت
ان نفوس میکوشید و چون در طهران این
اساس را استوار نمود بمازندران شتافت در

بمقامات سامیه فانیه نخبت فرط لیاقتش
مسلّم کل بود، وکثرت ذکا وفطانتش منحتم جمیع در
انظار وعموم جلوه غریبی داشت. ودر مجامع و
محافل نطق وبیانی عجیب با وجود عدم تدریس
وتدرّس از حدّت ذکا وکثرت نُهی در عنفوان
جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی ودقائق
حکمت نامتناهی حاضر گشتی ودر محضر جمع غفیر
علما وفضلا زبان گشودی کلّ حاضرین حیران
واین را نوعی از خارق عادات ذکا وفطرت عالم
انسانی شمردندی. از صغر سن محلّ امید وشخص
وحید خاندان ودودمان بلکه ملجا وپناه ایشان
بودی با وجود این احوال واطوار چون بسر
کلاه

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
و از جملهٔ مبتدیان لهذا ابتدا ز بدایت الف را
بخوانید چند مجلس مفصّلا در تفسیر و شرح
نقطه و الف مطلقه منتهی بشد که حضّار علما
مبهوت گشتند و از جوش و خروش بحر بیان او
متحیّر و مدهوش شدند آوازهٔ این حکایت
بسمع قریب و بعید رسید و مانعین را یأس
شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
پرشوق و شور گشت و ولولهٔ این فتنه و آشوب
گوش زد اهل یار فروش شد مجتهد اعظم نور
ملّا محمّد در قشلاق بود چون این وقوعات را
استماع نمود دو نفر از اجلّهٔ علمای متبحّرین که

انجا در مجامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد
و مدارس بیان و تبیان عظیمی اشکار نمود و
هر نفسی گشایش جبین او دید و یا ستایش مبین او
شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و جذب جد
او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر
و علمای نحریر منجذب تقریر او گشتند و دست از
دل و جان بشستند و چنان برافروختند که
در زیر شمشیر رقص کنان جان بباختند از جمله
روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین بود در محضرش
حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار بی اختیار
شده استدعای قبول در خدمت نمودند چه که بقوه
تقریر که چون سحر مبین بود ان افاضل علما را

اقناع

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل
ساری بود در قشلاق نوربان عالم نحریر و مجتهد
جلیل ملاقات نمود. و از اطراف ناس اجتماع نمودند
و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل مجتهد هر چند
در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خویش بود
لکن بجهت مباحثه و محاجه استخاره فرمودند
موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر
مرهون نمودند عجز و قصور مفهوم و مظنون شد
و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت مختصر
اینست چندی در آن صفحات در گردش بود
بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
بطهران نمود و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت

فصاحتی عجیب وبلاغتی قریب وحجتی قاطع و
برهانی لامع داشتند فرستاد تا این آتش را خاموش
نمایند وان شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
ومقهور نموده تا شب وما خود از فوز ونجاح مقاصد
خویش خائب سازند سبحان الله از عجائب مقدرات
اند وعالم چون در محضر ان جوان وارد شدند
وامواج بیان او را دیدند وقوة برهان او را
شنیدند چون گل شکفته ومانند جمع اشفته
گشتند واز محراب ومنبر ومسند ومندو
ثروت وزیور وجماعت شام وسحر گذشتند
وبر اعلاء مقاصد ان شخص قیام کردند بلکه
مجتهد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند وچون
ان

باری بتأیید و تعلیم بهآء الله او را مشهور و در
لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان
او نوشتجاتی بحسب ظاهر بباب مرقوم نمودند و چون
مخابرات سرّیه در میان بود این رأی را باب
بنهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مختفی و پنهان
شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر
عظیم تأثیر عجیب کرد که بهآء الله با وجود آنکه
معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این
پرده سبب شد که کسی از خارج تفرّس ننمود
و بخیال تعرّض نیفتاد تا آنکه بهآء الله باذن
پادشاهی خارج از طهران و مأذون بسفر عتبات
عالیات شد چون ببغداد رسید و هلال

و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر
بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل
و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم دید را[ی] مخصوص
مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض
حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و
بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
شدیده اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه
شخص غائبی شود و باین وسیله بهاء الله محفوظ
از تعرض ناس ماند و چون نظر ببعضی ملاحظات
شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه
این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند

بادی

یکسال توقف دست از جمیع شئون گسسته
و اقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
رفیق از عراق سفر نمود. و قریب دو سال در
کردستان عثمانی اکثر اوقات در محلی دور از آبادی
در کوه مسمی بسرکلو منزل داشت گاه گاهی
نادرا بسلیمانیه تردد داشت چندی نگذشت
که افاضل علمای آن صفحات بوئی از اطوار و
احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از
معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند
و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از او مشاهده
نمودند نهایت احترام و رعایت را مجری داشتند

ماه محرم سنهٔ شصت و نه که در کتب بسنه
بعد حین تعبیر و وعد ظهور حقیقت امر و
اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
این سرّ سربسته میان داخل و خارج مشهور
گشت بهاءالله باستقامت عظیم در میان
ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
لباس متبدل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
بجهت تستّر ببعض حرف مشغول و گاهی در
نفس بغداد بلباس اعراب بسر میبرد ولی
بهاءالله بقسمی حرکت نمود که قلوب این طائ
فه منجذب و اکثر اهالی عراق ساکت و صامت
و بعضی متحیّر و برخی متغیّر بودند بعد از
یکسال

لکن باب چون در بدایت تأسیس بود که قتیل
گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اساسشان
مجرد محبت باب بود. و این بی خبری سبب شد
که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
و چون تعرض شد بید بلند دست تعدی نیز
گشودند. لکن بعد از رجوع بهاء الله در تربیت
و تعلیم و اداب و تنظیم و اصلاح احوال این
طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت
قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش کردید
و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
و بحسب مسموع در نزد اولیای امور فتن واضح

بنا علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
انصفحات حاصل نمود وخبر منقطع او باطراف
واکناف شیوع یافت که شخص غریبی برای
درصفحات سلیمانیه که از قدیم منشا علمای
بحر بوا اهل سنه بوده پیدا شده واهل اندیار
درستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسموع
معلوم شد که ان شخص بهاء الله معهود است
لهذا چند نفر بانجا شتافتند وتضرع و
زاری اغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب رجوع
گردید وهرچند ایطانفه از این وقوعات
عظیمه از قتل رئیس ومسافره تزلزل واضطرابی
حاصل نمودند بلکه تکثر وتزاید نمودند
لکن

رفتار این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر
عقاید و وجدان ایشان است و این نیز خارج
از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض
متبدل ضمایر و وجدان نماید و یا دخلی در
عقاید احدی کند در کشور وجدان جز پرتو
انوار رحمن حکم نتواند و بر سرایر قلوب جز قوه
نافذه مالک الملوک حاکم نشاید اینست که
هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و
اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه
و خواطر خویش نتواند و سد هواجس و ضمایر
خود ننماید باری انصاف اینست که قریب
سی و پنج سال است که از این طایفه مخالف دولت

ومشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این
طائفه امور روحانیّه و از متعلّقات قلوب
صافیه است و اساس حقیقی اصلی تصحیح اخلاق
و تحسین دلبی عالم انسانی است عادیات قطعیا
علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
این طائفه استقرار یافت نفسی در جمیع بلاد
حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور رسالت نفس
و سکون قلب و نیّت صحیحه و اعمال حسنه و حسن
اداب مشتهر کنند زیرا این قوم در نهایت
اداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند
اوّل اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و
رفتار

دست بقصاص کشود و بانتقام برخواست و
بر متعدّی تشهیر سلاح نمود و چون معرض لهمدانند
و توبیخ ایطائفه گشت فرار اختیار کرد و چون
بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما انزا
چون از سلسلهٔ علما بود نسبت بدت بایپ شدند
و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تعزیر حکم
کردند از قضا در جیب گریبان او نوشته
از بهاء الله بیرون آمد که مضمون ان ملامت
بر قصد قصاص و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
بود و در منع از اتباع شهوات از جملهٔ مضمون
این عبارات مندرج یافتند اِنَّ الله
بری من المفسدین و هم چنین ان تقتلوا

ومغایر ملت امری حادث نشده ومشاهده
نگشته ودر این مدت مدید با وجود آنکه
کثرت وجمعیتشان اضعاف مضاعف
سابقست صدائی از جائی بلند نه جز آنکه هر چند
وقت علمای اعلام وفضلای کرام فی الحقیقه
بجهت اعلای این صیت در جهان وبید آ
نمودن ناس حکم بقتل چند نفس مینمایند چه که
چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض قدح نه
بلکه تعمیر است خاموش ونسیان نگردد بلکه
پرجوش واعلان شود باری یک حکایت
مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شده بود
واذیت کلی بشخصی بابی نموده متعدّی علیه

دست

و اتّحاد و اطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و
تحصیل ما یحتاج الیه عالم انسان و تأسیس
سعادت حقیقیّه مردمان نطبآء الله نهایت
کوشش نموده متّصلاً باطراف صحائف نصائح
ارسال میشود و تأثیر عجیب حاصل و بعد از طآبیت
جستجو و تفحّص بعضی از آن مراسلات ملاحظه شد
و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسائل
جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
آداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکّی از اهل فساد
بود از جمله این عبارت مذکور بود. لیس ذلک
ببعید لعمری انّه عزّ لی بل الذّلة عمل الجبّائی
الّذین ینسون انفسهم البتّا و یتّبعون الشّیطان

خیر لکم من ان تقتلوا. واذا عوقبتم فعلیکم بو لاة
الأمور وملاذ الجمهور وان اهملتم فوصّوا الامور
الى الربّ الغیور. هذه سمة المخلصین وصفة
المؤمنین. حاکم چون مطّلع براین نوشته شد
بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
تادیب لازم وسیاست وتعذیب واجب شد
آن شخص در جواب گفت اگر جمیع نصائح اورا
مجری مدارید من از عقوبت وهلاکت ذاتی
ممنونیّت دارم. حاکم تبسّم نمود وان شخص را دها
نمود. باری در تربیت وتشویق بحسن اخلاق
وتحصیل معارف وفنون آفاق وحسن سلوک
با جمیع طوائف عالم وخیرخواهی کلّ امم وتألیف
واتّحاد

بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
ای اهل توحید کمر همت را محکم نمائید که شاید
جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
و محو گردد حبا لله و لعباده برا ین امر عظیم خطیر
قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی نار یست
عالم سوز و اطفاء ان بسیار صعب مگر ید
قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد
در محاربه واقعه بین دولتین ملاحظه نمائید
طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار
قریها کان لم یکن مشاهده شد مشکوة بیان
این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم
همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار بکمال محبت

فی اعمالهم منهم من اخذ الهوی واعرض عما امر و
منهم من اتبع الحق بالهدی فالذین ارتکبوا الفحشاء
وتمسکوا بالدنیا انهم لیسوا من اهل البهاء و هم خیر
طوبی لمن تزین بطراز الآداب والاخلاق انه ممن
نصر ربه بالعمل الواضح المبین هو الله تعالی
شأنه الحکمة والبیان حق جل جلاله از برای ظهور
جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری
امینی فرستاده اس اساس دین الله و مذهب الله
آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب
و علت بغضا ننمایید این اصول و قوانین و
راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و
از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر

بمصالح

دوستان با جمیع اهل عالم بروح وریحان معاشرت
نمائید اگر نزد شما کلمه ویا جوهریست که دون
شما ازان محروم بلسان محبت وشفقت القا
نمائید وبنمائید اگر قبول شد واثر نمود مقصد
حاصل والّا اورا با وگذارید ودرباره او دعا
نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوبست
ومائده روح وبمثابه معانی است از برای
الفاظ ومانند افق است ازبرای اشراق آفتاب
حکمت ودانائی اگر اهل توحید در اعصار
اخیره شریعت غرّاء بعد از حضرت خاتم روح
ماسواه فداه عمل مینمودند وبذیل شریعت متشبّث
بنیان حصن اسلام متزعزع نمیشد ومدائن معموره

واتّحاد ومودّت واتّفاق سلوك نمائید تا هم باتّفاق
حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازند
حقّ آگاه گواه این گفتار بوده وهست همه نمائید
تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
مقاصد واین امل ملیک آمال امید وارم
حقّ ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیّات
انوار آفتاب عدل عالم را منوّر نمایند و مزیّن
دارند گاهی بلسان شریعت وهنگامی بلسان
حقیقت وطریقت نطق نمودیم ومقصد قصوی
وغایهٔ قصوی ظهور این مقام ظهور این مقام
بلند اعلی بوده وکفی بالله شهیدا * ای
دوستان

استقامت واطمینان بافق اعلی ناظر باشند
وباصلاح عالم وتربیت امم مشغول کردند
آنچه وارد شد و بشود سبب وعلت ارتفاع
کلمهٔ توحید بوده وهست خذوا امر الله
وتمسکوا به انه نزل من لدن امر حکیم
باکمال شفقت ورحمت اهل عالم را دائما
تنتفع به انفسهم دلالت کردیم وراه نمودیم
شمس آفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق
نموده اهل بها جز عمار واصلاح عالم وتطهیر
امم مقصودی نداشته وندارند با جمیع ناس
بصدق وصفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
وباطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

خراب نمیگشت بلکه بمدن(؟) شوقی نظر از امن و
امان نمرتین وفائز؛ از غفلت واختلاف ائمه
مرحومه و دخان انفس شریره ملت بیضا تیره
وضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند
از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند ، این
مظلوم از اوّل ایّام الی حین بین ایادی غافلین
مبتلا گاهی بعراق و هنگامی بادرنه واز انجا بعکا
که منفای قاتلین وسارقین بوده من غیر جهة
ما را نفی نمودند واز این سجن اعظم معلوم نیست
بکجا وچه جا محل گیرم العلم عند الله ربّ العرش
والثّری وربّ الکرسیّ الرّفیع ما در هر محلّ
نا نشیم وهرچه برما وارد شود باید اولیا بکمال
استقامت

از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند
و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را
سبب بعضی از علمای ایران و اعمال ناشایسته
جهّال بوده مقصود از علما در اینمقامات نفوسی
بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده اند
والّا عالم عامل و حکیم عادل بمثابهٔ روحند از
برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
بتاج عدل مزیّن و هیکلش بطراز انصاف
مفتخر قلم نصح دوستانرا وصیّت میفرماید و
بمحبّت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید
مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و
اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ

پنهان نه آمام وجوه ظاهر و هویدا نفس
اعمال گواه اینمقال امروز هر صاحب بصری از
اعمال و آثار بمقصود پی برد و از گفتار و رفتار
مراد اهل بهاء آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی
بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایتش
در کل حین نازل در ایام توقف در عراق مظلوم
با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس
چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق
خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی
و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران
بدریای بخشش بی پایان پی برند تجلیات
اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان نمود
از اخیار

باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نموده
سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده وهست
مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه
نمود واز حکمت ملاحظه مقامات است وسخن
گفتن باندازه وشأن واز حکمت حزم است
چه که انسان نباید هر نفسی هرچه بگوید قبول
نماید* در جمیع احوال از حق جل جلاله
بطلبید عباد شرا از رحیق مختوم وانوار اسم
قیوم محروم نفرماید* یا احبآء الله انّ قلم
الصّدق یوصیکم بالامانة الکبری لعمر الله
نورها اظهر من نور الشّمس قد خسف کلّ نور
عند نورها وضیائها واشراقها از حق

بلکه عمل پاک عالم خاک را جنّت علیا نماید ٭
آید وبستان با اخلاق مرضیّه واعمال طیّبه
مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده
بلوغ باعلی المقام نماید باید بما عنده ناظر
نباشد بلکه بما عندالله لیس له ان ینظر الی ما
ینفعه بل الی ما ترتفع به کلمة الله المطاعة
قلب باید از شئونات نفس وهوی مقدّس
باشد چه که سلاح موحّدین ومقرّبین تقوی
الله بوده وهست اوست درعیکه انسان را
از سهام بغی وفحشا حفظ مینماید لازال
رایة تقوی مظفّر بوده واز اقوی جنود عالم
محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب

ثابت و واضح شد که اینمظلوم از برای ظهور
کنوز مودعه در نفوس خود را هدف سهام
بلایا نموده نزاع و جدال شأن درندهای
ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان
تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علمه البیان
بعد از همه زحمتها نه امرآء دولت راضی و نه
علمآء ملت یکنفس یافت نشد که الله امام
درگاه حضرت پادشاه خلدالله ملکه کلمه
بگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعروف
عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند
کبریت احمر نفسی بخیر تکلم ننمود. گویا عدل

میطلبیم مدن و دیار شرق را از اشراقات انوار
شمس امانت محروم نفرمایند جمیع را در لیالی
و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا دلالت
نمودیم و باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت
کردیم در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان
ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل
سطوت صبر و مقابل ظلم تسلیم و حین شهادت
تفویض مشهود و از بلایا آنچه بر این حزب مظلوم
وارد صبر نموده اند و بخدا گذاشته اند هر صاحب
عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده
و میدهد این مظلوم در این مدت بمواعظ حسنه
و نصایح شافیه کافیه تشبث نمود تا بر کل
ثابت

از مقصود عالیشان مسئلت نمائید حضرت
سلطان خلّدالله ملکه را تأیید فرماید تا
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران نظر از
امن وامان مزیّن کردد از قرار مذکور بصرافت
طبع مبارک ستکانز اکشود و مقیدین را ازاد
بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد
فرض است واظهارش از سجیّه ابرار تا اخیار
مطّلع شوند واکاه کردند انّه یلهم من یشاء
بما اراد وهو المقتدر الامر العلیم الحکیم از آن
ارض کلمهٔ بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد نوّاب والا معتمد الدّوله
فرهاد میرزا درباره مسجون فرموده انچه ذکرش

بمثابهٔ اهل حق مبغوض عباد و مطرود بلاد
گشته سبحان الله در مقدمهٔ ارض طا احدی
بما حکم به الله تکلم ننمود نظر باظهار قدرت
و ابراز خدمت در حضور سلطان خلد الله ملکه
معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند
امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذرّه را
افتاب. بیت کاین را حصن متین گویند
و از حق مبین چشم پوشند. جمعی مصلحین عالم را
بتهمت فسا داخذ نمودند لعمر الله ان نفوس
جز عزّت دولت و خدمت ملّت قصدی
و املی نداشته و ندارند. لله گفته و لله
میگویند و فی سبیل الله سالکند. امید و ستان
از مقصود

محروم ننمود ✿ یا اولیاء الله فی اخر القول نوصیکم
مرّة اخری بالعفّة والامانة والدّیانة والصّدق
الصّفاء صنعوا المنکر وخذوا المعروف هذا
ما امرتم به فی کتاب الله العلیم الحکیم ✿ طوبی
عاملین ✿ در این حین قلم نوحه مینماید و میگوید
ولیاء الله بافق راستی ناظر باشید و از دو
غ ومنقطع و ازاد لا حول ولا قوّة الا بالله ✿
بالجمله در سابق در ولایات در السنه و
اه مردمان در ایران بحقّ این طائفه روایات
کایات مخالف ومباین ملکه منافی مرتبه
انسانی ومعارض موهبت الهی افتاده و
تها ریافت وچون اساس قرار و استقرار

محبوب نه اینمظلوم با ایشان وامثال ایشان
بسیار کم ملاقات نموده اینچه در نظر است دوبار
در مرغ محلّهٔ شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف
اوردند دفعه اولی عصر یومی وثانی یوم جمعه
صبح تشریف اوردند ونزدیك مغرب مراجعت
فرمودند ایشان عالم واگاه هستند نباید بغیر حق
تکلّم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید
اینکلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد
اسئل من حضرتك العدل والانصاف فیما
ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از برای
نفسیکه شبهات اهل هوی اورا از اظهار
عدل باز نداشت واز انوار نیّر انصاف

محروم

شهرت کشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
سائره ارتباط واتّحادی خواستند واسباب
الفتی را استند لکن رئیس اینطائفه مقاصد
مرحزبی را دریافته و درکمال سکون وسلوک و
ثبوت حرکت مینمود وتمکین احدی نمود بلکه
بقدر امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
تشویق وتحریص بنوایای حسنه ومقاصد
خیریّه دولت وملّت نمود واین روش وحرکت
رئیس در عراق شهرت یافت وهمچنین در مدّت
اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول اجنبیّه
حسن الفت خواستند وروابط مودّت جستند
لکن رئیس موافقت ننمود . واز اتّفاقات غریبه

حصول نمود وروش وسلوک معلوم ومشهود
شد پردۀ شبهه وشکوک زائل گشت وحقیقت
حال اینطائفه واضح وروشن گردید وبدرجۀ
ثبوت واصل شد که اساس مخالف ظنون نادرست
وبنیان مبانی گمان وقیاس در رفتار وکردار
واخلاق واحوال محل اعتراض نه اعتراض در ایران
بر بعضی ضمائر وعقائد اینطائفه است واز
قرائن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی مدینه
ورسوخ بامانت وصداقت ودیانت این طائفه
در جمیع معاملات حاصل نموده اند بر سبیل
اصل مطلب رویم مدت اقامت این اشخاص
در عراق مشهور آفاق شدند چه که غربت سبب
شهرت

واظهار خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق وفا
داری را مقدس شمردند و این مقصد جلیل را
فریضهٔ ذمت خویش دانستند و این اخبار در عراق
عرب بشیوع یافت و خیرخواهان وطن زبان
بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند
و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضور همایون
عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم شد
که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که مخاصمه
مذ ربانرا بلکه بپیشگاه دارند در خفیه دائما
نسبت باین طائفه غرضیات و اسنادات عجیبه
داده و همچه گمان نموده که اینگونه مساعی
سبب تقرب درگاه و علت علو شان و

انکه در عراق بعضی از خانواده سلطنت با ان
دول همراز گشتند و بوعد و وعید دمساز
وابسط نفقه لسان توبیخ کشودند و نصیحت آغاز
کردند که این چه دنائت است و وضوح خیانت
که ایشان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
رفاهیت حال با اصیانت جان و مال خود را در
این وبال عظیم و خسران مبین انداخته و متصدی
امری کرده که داعی ذلت کبری و جالب نقمت عظمی
و رسوائی آخرت و اولی کرده هر ذلتی را تحمل توان
نمود مگر خیانت وطن و هر گناهی قابل عفو و
مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی نمودند
و اظهار

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز در
سر طومار وطهران نوشت وایمان و پیمانی
با حضرات مشایخ نمود ولاغیر منشوری بحضرت
سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقادیر و
تقادیر را پایه واساسی نبود جمیع بتاخیر و تسویف
میگذشت تا آنکه آن مشایخ باجزا المجلس مشورتی
فراهم آوردند و جمعی علمای اعلام و مجتهدین
عظام را در کاظمین علیهما السلام جمع نمودند
و متفق و متحد شدند و بمجتهدین کربلای معلی
و نجف اشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمودند
بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از جمله
عالم جلیل نحریر و فاضل نبیل شهیر خاتمة

جاه است و چون هیچ نفسی در دربار معدلت مدار
در اینخصوص بازادی سخن نتوانست نمود وزرای
واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئلهٔ
عراق در طهران جسامت یافته و مبالغات
عظیم شده لکن جنرال قونسولوسها چون بحقیقت
واقف بودند معتدلانه حرکت مینمودند تا آنکه
میرزا بزرگخان قزوینی جنرال قونسولوس بغداد
شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را بر بیهوشی
کذرانده از دور امدیشی در کنار و بود با ان مشایخ
در عراق هم عهد و میثاق کشته کمر همت را بر خرابی
و اضمحلال محکم بست، و اغیر قوّه تحریر و بیان
داشت

امین بودند پریشان شدند درخلال این احوال
مفسدین از هر طرف حتّی بعضی وزرای معزول
تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهج وسلوک
دهند ومتّصلًا از جمیع جهات پیغامهای کذب
واراجیف متواصل ومتواتر بود که منوی ضمیر دربار
ایران قلع وقمع واعدام واهلاک این طائفه است
ومتّصلًا مخابره با حکومت محلّیه ممتد وعنقریب
جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
لکن بابیها بسکون وسکوت وقت میگذراندند
وسلوک وروش را ابدًا تغییر ندادند وچون میرزا
یحیی ازلی نیز درکنار از امثال حرکات نیز منوی ضمیر خویش را
ترویج وحصول نیافت ازسوء تدبیر در فکر

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلّم
کلّ بود من دون اطّلاع حاضر شدند و چون از
حقیقت مقاصد مطّلع شدند فرمودند من بر کنه
حقایق این طائفه و اسرار و سرائر مسائل الهیه
این فرقه کما هو حقّها مطّلع نیستم و تا بحال در احوال
و اطوار شان منافی کتاب مبین که داعی تکفیر باشد
چیزی ندیده و نفهمیده‌ام لهذا مرا از این قضیّه
معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل
نماید باری مقصود مشایخ و قونسول هجوم عام
بغتی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
تدبیر عدیم التّأثیر بلکه سبب خجلت و مأیوسی
شد و آن جمعیّت مشایخ و علما و عوام که از کربلا

آمده

وقونولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت بدربار
پادشاهی اخبار کرد و از همه جهت با مشایخ متفقه
بوسائل تحدیش اذهان تشبث نمود نهایت
معزول و منکوب و پشیمان و پریشان گشت
باصل مطلب بپردازیم یازده سال و چیزی
بهاء الله در عراق عرب اقامت نمود روش و
سلوك این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
وصیت تزاید نمود چه که در میان ناس ظاهر
ومشهود و با جمیع طوائف معاشر و مألوف
و با علما و فضلا در حل مسائل مشکله الهیه
وتحقیق حقائق مطالب معضله ربانیه

تکدیر و تحقیر افتاده هر روز بهانه جست و
اهانتی کرد و ولوله و اشوبی انداخت و علم فتنه
برافراخت تا کار مشرف بران شد که بعنه فساد
شود و زمام امور از دست رود و قلوب در تشویش
و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
بهر وسیله از علاج مزاج عاجز شدند و انچه
مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون
این ورود والی و این ورود اصفانی بنیاد فتنه
نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند عاقبت
منعا للفساد معدودی بسلک تبعیت دولت
علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را
زایل کنند بواسطه این تدبیر تسکین فساد شد

و شوکت و نواس

بهیئت درویش درلباس خفا وتبدیل عازم
کرکوک واربیل شد وازانجا بحرکت متواصل
واصل موصل گشت وچون این جمعیت وارد
شدند درکنار قافله منزل ومأوی نمود
باوجود آنکه دران سفر حکام ومأمورین کمال
رعایت واحترام را مجری داشتند وحرکت قرار
بحشمت ووقار بود مع ذلک دائما درلباس
تبدیل پنهان وبتصور احتمال حصول تعرض
احتراز داشتند وبراین قرار وارد اسلامبول
شدند از طرف سلطنت سنیهٔ عثمانیه
در مسافرخانه منزل دادند ونهایت رعایت را
از هر جهت دربدایت مجری داشتند از جمله

مأنوس بود از قرار روایت از عموم طوائف بجسن
معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین را و از زن
خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
سبب شد که گمان سحر نمودند و از خواص علوم
غریبه شمردند و در این مدت میرزا یحیی مستور
و پنهان و بدروش و سلوک سابق باقی و بر
قرار بود حتی چون فرمان اعلیحضرت پادشاه
عثمانی بحرکت بهاء الله از بغداد صادر شد
میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت گاهی
تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در
ترکستان و چون مصمم بهیچیک از این دو
رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از جمیع
حضرت

آغا ظم رجال بجال خویش دیدنی فرمود ملاقات
نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود
تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
بخیر خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعتاست
و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند
که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و وارد
این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته
و نداریم که مراجعت کنیم و دردسر آریم و آنچه در پس
پرده قضا پنهان در آینده عیان گردد تعجیز و
تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سروران
دل آگاه اصحاب عقول و انتباه هستند البته جستجو
نموده بحقیقت حال مطلع شوند والا حصول

تنگی محل و کثرت جمعیت و زستم بخانهٔ دیگر
نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان دیدنی
نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتمدانه
حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس
توصیف و تشنیع مینمودند که این طائفه فتنه
افاقند و هادم عهد و میثاق منبع فسادند
و مخرب بلاد آتش افروخته‌اند و جهانی را سوخته
اگرچه بظاهر آراسته‌اند لکن هر نقمت و عقوبتی را
شایسته لکن حضرت بصبر و سکون و تأنی و
و ثبوت سلوک نمودند حتی بجهت مدافعه
مزاحم مقامات عالیه نگشتند و بخانهٔ احدی
از افاخم آن مملکت مراوده ننمودند هر یک از

اعاظم

مینمودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند و
چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان و
ارکان ملاقات مینمود وصیت و شهرتی در
رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش
فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
مهد راحت رسیدند و اوقاتی باسودگی میگذرانیدند
که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا
یحیی طرح آمیزش و الفتی ریخت و اسباب
صداع و کلفتی گشت یعنی از نهفته آغاز
نمود و باغوای میرزا یحیی قیام کند ذکر اینطایفه
در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف
و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه

حقیقت ممتنع و محال است در این صورت تصدیع
وکلاء و تجیز وزرای دربار چه لزوم از هر فکری
آزاده و مقدرات را مهیا و آماده هستیم قل
کلٌ من عند الله برهان کافی و وافی است و ان
یمسسک الله بضرٍّ فلا کاشف له الّا هو علاج
شافی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صادر
و در قطعه رومیلی ادرنه را مسکن و مقر تعیین
فرمودند با بهاء کلاه بهمراهی ضابطان بان شهر
روانه شده لانه و آشیانه نمودند از قراریکه از
بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
شهر مسموع شد در آنجا نیز نوعی روش و حرکت
نمودند که اهالی مملکت و مأمورین دولت ستایش
مینمودند

وعلوّ وسموّت نظر بمحافظه وملاحظه بادی نخبه
نصیحت بیشتر نمودند تا اثر کمتر یافت و هرچه
دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
وبعد اتش حرص وطمع افروخته شد با وجود آنکه
بهیچوجه احتیاج نبود ور فاهیّت حال در نهایت
کمال در فکر معاش وشهریّه افتادند وبعضی از
متعلّقات میرزا یحیی بسرایه رفتند واستدعای
اعانت وعاطفت نمودند وچون بهاء الله سنکوه
اطوار واحوال ازان مشاهده کرد هردو را از
خویش دور وهجور نمود پس سیّد محمد بجهت
اخذ شهریّه باسلامبول توجّه نمود وباب تکدّی
باز از قرارمذکور واین فقره سبب حزن اکبر شد

از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از بحث الشّعاع
خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز
از قلّت تأمّل و تفکّر در عواقب و کم تجربگی مفتون
اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع
شد و آن فدی عزیز گشت باری بعضی از دوستان
ایشان نیز آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق
بصیرت نمودند که سالهای سال پرورده آغوش
برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور
این چه ظنونست که از نتایج جنونست تو باین
اسم بی رسم که نظر بملاحظه و مصلحتی وضع
شده است مغرور مشو و در نزد عموم خود را
مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط بکلمه

و علو

وکنار بلکه در دربار بدون استثنا بنای تشنیع
بلیغ نمودند که بابیان چنین گویند و چنان روایت
کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین این گونه
فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت
و دیگر بعضی اوهامات ظهور یافت که الجاءات
ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرات بابیان
آمد و بغتةً امر وارد و بهاءالله را از روم ایلی
حرکت دادند و معلوم نبود بچه کار و چه جائی
برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغات
بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باری
جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیحت کرد

وعلت قطع مراوده ودر اسلامبول نیز بعضی
روایات خود سرانه نمود از جمله گفته‌اند شخص شهیر که
از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه
نمودند که این خوب اسباب فنا دیست و وسیله
ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و افرین
گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن
اعظمید و ولی مسلّم باستقلال حرکت کنید
تا فیض و برکت اشکار گردد دریای بی موج صیت
ندارد و ابر بی رعد باران نبارد باری باسکونه
گفتاران بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی
بر زبان راند که سبب تشویش افکار گشته رفته رفته
آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه

وخلوص اینطائفه را تقریر کرد وبعضی فقرات
مناجات وبعضی فارسی واکثر عربی تحریر نمود
ودر لفافه گذاشته وعنوان آنرا بنام همایون
اعلیحضرت شهریار ایران مزین نمود ومرقوم داشت
داشت که شخصی پاکدل پاکباز منقطعاً الی الله
ومتهیئاً لمشهد الفدآء در کمال تسلیم ورضا
این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید جوانی
از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
وبحضور اعلیحضرت تاجدار شتافت موکب
همایون در خارج طهران مقر ومکان داشت
لهذا در محلی دور مقابل سراپرده ملوکانه
بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت وروز وشب

وبما نغت نمود ثمری نبخشید نهایت حاجی جعفر
نامی برا شغت وبنا لید وحلقوم خود بدست
خویش برید حکومت چون چنین دید کل را
اجازت معیّت داد و ازا درغزه لساحل دریا
وارد نمود وازانجا بعکّا حرکت دادند وهم چنین
میرزا یحیی را بماغوسا فرستادند ودراوقات
اخیره دوادرنه بهاء الله رساله مفصّل ترقیم نمود
وجمیع امور را توضیح وتفصیل داد اساس اعظم
ایتلافیه را شرح وبیان کرد واخلاق واطوار
ومسلک ومنهج را مشهود وعیان بعضی از
مسائل سیاسیّه تفصیل داد وبعضی ادلّه
براستی خویش اقامه نمود وحسن نیّت وصداقت
وخلوص

حضور رسالت در نزد سراپرده بتمکین و ادام و ادای
زائد الوصف و باواز بلند یا سلطان قد
جئتک من سبا بنبا عظیم ناطق گشت امر باخذ
رساله و توقیف اورنده فرمودند اعلیحضرت
پادشاهی ارادهٔ ثانی داشتند و کشف حقیقت
خواستند لکن حاضران حضور زبان بطعن شدید گشودند
که این شخص جسارت عظیم نمود و جرئت عجیبه کرد
مکتوب مغضوب احزاب و منفی بلغاد
وسقلا برا بی ترس و هراس بحضور پادشاهی
اورده اگر چنانچه خود را جزای جزای شدیده نبیند
مزید جسارت عظیم کرد لهذا وزرای دربار
اشارت بسیاست نمودند و حکم بعقوبتش

منتظر مرور رکاب پادشاهی و یا حصول مثول
بحضور شهریاری بود سه روز بر این منوال
در حالت صیام و قیام میکذرانید جسم نحیف
و روح ضعیفی باقی ماند روز چهارم ذات همایون
مبدء بین اطراف و اکناف را اکتشاف میفرمود
تا که نظر شان باین شخص که با کمال ادب بر روی
سنکی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد
که لابد شکر و شکایتی و استدعای داد و
معدلتی دارد. یکی از ملازمان درکاه را تفقد
حال بخوان امر فرمودند چون مستفسر شد
رساله در دست داشت و بدست خویش
تقدیم حضور همایون خواست و چون اذن
حضور

تاحدادی چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
ومطلع برمضامین رساله شدند از وقوعات
متاثر گشتند واظهار تاسف فرمودند ازاینکه
ملازمان تعجیل نمودند وعقوبت شدید
مجری داشتند حتی روایت کنند که سه مرتبه
فرمودند آیا واسطه در ارسال داکسی مؤاخذه
نماید بعد امر پادشاهی صادر که حضرات علمای
اعلام وافاضل مجتهدین کرام جوابی بر آن رساله
مرقوم نمایند وچون نحاریر علمای دار الخلافه
مطلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند
که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین مبین است
معارض اصول وآئین وهادم ملوک وسلاطین است

ونعمت اوّل زنجیر وشکنجه نمودند که یاوان دیگرا
بروزده تا از سیاست جا بشنوز نجات یابی و
رفیقانرا اسیر کن تا از نقمت زنجیر و حدّت
شمشیر رهائی جوئی آنچه عذاب نمودند و
داغ وعقاب کردند جز سکون وسکوت فایده ندید
وبغیر از صمت وثبوت نیافتند وچون مشکنجه
نتیجه نداشت درحالتیکه جلّاد ان از یسار
ویمین واو در بند اغلال وزنجیر و در زیر شمشیر
باکمال ادب وتمکین نشسته عکس برداشتند و
قتل واعدام نمودند ان عکس را خواستم وسزاوار
تماشا یافتم چه که بخضوعی عجیب وخشوعی غریب
درنهایت تسلیم نشسته بود باری اعلیحضرت
تاجداری

الّا ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
فو عزّتك رضائك منتهى املى و مشيّتك
غاية رجائى فارحم يا الهى هذا الفقير الّذى
تشبّث بذيل غنائك وهذا الذّليل الّذى
يدعوك بانّك انت العزيز العظيم ايّد يا الهى
حضرة السّلطان على اجراء حدودك بين عبادك
واظهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه
الفئة كما يحكم على مادونهم انّك انت المقتدر
العزيز الحكيم ؛ حسب الاذن واجازه سلطان
زمان اين عبد از مقرّ سرير سلطانى بعراق
عرب توجّه نمود ودوازده سنه دران ارض
ساكن ودر مدّت توقّف شرح احوال در پيشگاه

سبحانی واستفاضۂ از فیض غیبی صمدانی و
اشراق علم لدنی ومعدوری خویش در نصیحت
وهدایت ناس و اکتساب کمالات انسانی و
اشتغال بنا رمحبت الهی وتشویق بر توجیہ همت
بحصول مقامی اعظم از مرتبہ سلطنت دنیوی
ومناجات بلیغی در نهایت تضرع وتبتل و
زاری وامثال ذلک بعد بلسان فارسی
مطالب را ذکر نموده وصورتش اینست:
یا الهی هذا کتاب اریدان ارسله الی السلطان
وانت تعلم بانی ما اردت منه الا ظهور عدله
لخلقک وبروز الطافہ لاهل مملکتک وانی
لنفسی ما اردت الا ما اردتہ ولا ارید بحول ک
الا

سلطانی صدور یابد معمول کردد مدتها
کذشت وحکمی صدور نیافت تا انکه امر
بمقامی رسید که بیم ان بود بغتة فسادی
برپا شود وخون جمعی ریخته کردد لا بد حفظا
لعباد الله معدودی بوالی عراق توجه نمودند
اکر بنظر عدل در انچه واقع شده ملاحظه
فرمایند بر مرات قلب منیر روشن خواهد شد
که انچه واقع شده نظر بمصلحت بوده وچاره
جز ان بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه شاهد
وکواهند که در هر بلد که معدودی از این طایفه
بوده نظر بتعدی بعضی از حکام نار حرب و
جدال مشتعل میشد ولکن این فانی بعد از

سلطانی معروض نشد وهم چنین عبدولخان
اظهار داری نرفت متوکلا علی الله در آن ارض ساکن
تا انکه یکی از مأمورین وارد عراق شد و بعد
از ورود در صدد اذیت جمعی فقراء افتاده هر روز
باغوای بعضی از علمای ایران متعرض این عباد
بوده مع انکه ابدا خلاف دولت و ملت و
مغایر اصول و آداب اهل مملکت از این عباد
ظاهر نشده و این عبد عملا احتراز نموده که مبادا
از افعال معتدین امری منافی رای جهان
آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بنائب
وزارت خارجه میرزا سعید خان اظهار رفت
تا در پیشگاه حضور معروض دارد و آنچه حکم
سلطانی

واضح کردد که این عبد جز صلاح و اصلاح امر
ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که من غیر
استحقاق عنایت فرموده واضح و مکشوف
نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت
واسعه و رحمت سابقه اینمظلوم را از طراز
عقل محروم نفرموده * صورت کلماتیکه در
معنی نصرت عرض شد اینست * هو الله
تعالی * معلوم بوده که حق جل ذکره مقدس است
از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت
این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله
نماید سلطان سلطان یفعل ما یشاء
ملکوت انشا را از بر و بحر بید ملوک گذاشته

ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده
و گواه این عبد عمل اوست چه که کلّ مطّلعند
شهادت میدهند که جمعیّت این حزب در آن
اوقات در ایران اکثر از قبل بوده و مع ذلک احدی
از حدّ خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرّض نشده
قریب پانزده سنه میشود که کلّ ناظراً الی الله
و متوکّلاً علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارد
شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرنه است
بعضی از این طائفه از معنی نصرت سؤال نموده اند
اجوبهٔ شتّی در جواب ارسال یکی از آن اجوبه
در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور

واضح

بود پس حضرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله
با نفسی ننموده و نخواهد بود بلکه محبوب انست
که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نفس و
هوی است بسیف بیان و حکمت و تبیان
مفتوح شود لذا هر نفسیکه اراده نصرت نماید
باید اوّل بسیف معانی و بیان مدینهٔ قلب
خود را تصرّف نماید و از ذکر ما سوی الله
محفوظ دارد و بعد بمدائن قلوب توجّه کند
اینست مقصود از نصرت ابداً فساد محبوب حق
نبوده و نیست و انچه از قبل بعضی از جهّال
ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده ان تقتلوا
فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا الیوم باید

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
مراتبهم انه هو المقتدر المختار و این حق
جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبا د
اوست که کنائز ذکر و محبت ربانیه و خزائن علم
و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان لا یزال
این بوده که قلوب عبا د را از اشارات دنیا
و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
ملیک اسما و صفات شوند پس باید در
مدینهٔ قلب بیگانه راه نیابد تا دوست
یگانه بمقر خود اید یعنی تجلی اسما و صفاتش
نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بیمثال
لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد
بود

در مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
دنو بوده مستقر و لا یعلم ذلک الا هو و من عنده
علم الکتاب لا اله الا هو العزیز الوهاب انتهی
ولکن حسن اعمال منوط بانکه ذات شاهانه
بنفسه بنظر عدل و عنایت دران نظر فرمایند
و بعرائض بعضی من دون بینه و برهان کفایت
نفرمایند نسئل الله بان یؤید السلطان
علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العالمین
و بعد این عبد را باستانبول احضار فرمودند
با جمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و بعد
از ورود ابدا با احدی ملاقات نشد چه که

احبّای الهی ایشانند در ما بین عباد ظاهر شوند
که جمیع را با فعال خود برضوان ذی الجلال هدایت
نمایند قسم بآفتاب افق تقدیس که ابداً دوستان
حقّ ناظر بارض و اموال فانیه او نبوده و نخواهند
بود حقّ لازال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
فانیه از شؤنات ترابیّه طاهر و مقدّس
شوند و بمقامات باقیه وارد گردند والّا
ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
از کلّ بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع
و نه از بغضشان ضرّی وارد کلّ از اماکن ترابیّه
ظاهر و باو راجع خواهند شد و حقّ فرداً واحداً

در مقرّ

فرموده زيرا كه كل را تربيت فرموده و منفرما يد
تعالى فضله الّذى سبق الممكنات و رحمته
الّتى سبقت العالمين اين بسى واضح است كه
صواب يا خطا على زعم القوم اين طائفه امرى
كه بان معروفند از حق دانسته و اخذ كرده اند
لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله كذشته اند
و همين كذشتن از جان در سبيل محبّت رحمن
كواهيست صادق و شاهديست ناطق على
ما هم يدّعون آيا مشاهده شده كه عاقل
من غير دليل و برهان از جان بكذرد و اكر
كفته شود اين قوم مجنونند اين بسى بعيد است
چه كه منحصر بيك نفس و دو نفس نبوده بلكه

مطلبی نداشتیم ومقصودی نبود جز آنکه برهان
بر کل مبرهن کرده که این عبد خیال فساد نداشته
وابدا با اهل فساد معاشر نبوده فو الذی
انطق لسان کل شیء بثنآء نفسه نظر برعایه
بعضی مراتب توجه بجهتی صعب بوده ولکن
لحفظ نفوس این امور واقع شده ان ربی یعلم
ما فی نفسی واللّه علی ما اقول شهید ملک
عادل ظل اللّه است در ارض باید کل در سایه
عدلش ماوی گیرند ودر ظل فضلش بیاسایند
این مقام تخصیص وتحدید نیست که مخصوص
ببعضی دون بعضی شود چه که ظل از ذی ظل
حاکی است حق جل ذکره خود را رب العالمین
فرموده

فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
دین با علم مبین توجه نمودند مع ذلک بسطر
یسیر او خیر کثیر کلّ نشدند و مراجعت فرمودند
یا لیت کشف الغطاء و ظهر ما ستر عن الابصار
و این طائفه بیست سنه متجاوز است که در
ایّام و لیالی بسطوت غضب خاقانی معذّب و
از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بدیاری
افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند
و چه مقدار از آباء که بی پسر گشته اند و چه مقدار
از امّهات که از بیم و خوف جرئت نکرده بر اطفال
مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از
عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فدا دره دوست بجان و دل شتافته‌اند اگر این نفوس که لله از ما سوی الله گذشته‌اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند بکدام حجّت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت میشود مرحوم حاجی سید محمد اعلی الله مقامه و غمسه فی لجّة بحر رحمته و غفرانه با انکه از اعلم علمای عصر بودند و اتقی و ازهد اهل زمان خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که السن بریّه کلّ بذکر و ثنا یشان ناطق و بزهد و ورعشان موقن در غزای با روس با انکه خود

فتوای

زمانرا نسبت بمجرمان حرم رحمن و قاصدان
کعبه عرفان مکدّر نموده اند ای کاش رای
جهان آرای پادشاهی بران قرار میگرفت که
این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حضور
حضرت پادشاهی اتیان حجّت و برهان مینمود
این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی فراهم
آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریاری
واضح ولائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر
تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علیّ خداوند
رحمن در فرقان که حجّت باقیه است ما بین
ملاء اکوان میفرماید فتمنّوا الموت ان کنتم
صادقین تمنّای موت را برهان صدق فرموده

وورد اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شد اند
ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم وما
من هواء الا وقد ارتفعت الیه زفراتهم ودر
این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
قضا سهام بلا باریده ومع جمیع این قضایا
وبلایا نار حب الهی در قلوبشان بشانی مشتعل که
اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حب محبوب عالمیان
نگذرند بلکه بجان مشتاق وآملند انچه را در
سبیل الهی وارد شود ای سلطان نسمات رحمت
رحمن این عباد را تقلیب فرموده وبشطر احدیه
کشیده . گواه عاشق صادق در استین باشد
ولکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک

زمانرا

ما ارادوا و یفعلون ما یریدون هر دعوی را
برهان باید محض قول و اسباب زهد ظاهر
نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفهٔ مکنونه
فاطمیّه صلوات الله علیها که مناسب این مقام است
بلسان پارسی عرض میشود تا بعضی از امور
مستوره در پیشگاه حضور مکشوف شود و
مخاطب این بیانات در صحیفهٔ مذکوره که
بکلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند
که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
مطیع نفس و هوی میفرماید ای بیوفایان
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن
ذئب اغنام من شده اید مثل شما مثل

و بر مرآت ضمیر مهر منیر معلوم است که الیوم
کدام حزبند که از جان در سبیل معبود عالمیان
گذشته اند و اگر کتب استدلالیه این قوم در
اثبات ما هم علیه مدعا، مسطورکه حق سبحانه
تعالی در هر قوم میشد هر اینه کتب لاتحصی مابین
بریه ظاهر و مشهود بود حال چگونه این قوم را
که قول و فعلشان مطابقست میتوان انکار
نمود و نفوسی را که از کلّ ذرّه اعتبار در سبیل
مختار گذشته و منکرند تصدیق نمود
بعضی از علماء ایران که این بنده را تکفیر نموده اند
ابدا ملاقات ننموده اند و این عبد را ندیده اند
و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلک قالوا
ما ارادوا

راحت بغیر مشغول دید وچون برق روحانی
بمقر عزت نورانی رجوع نمود ودر مکامن قرب
نزدیک جنود قدس انتظار نداشتم وخجلت ترا
نپسندیدم. وهم چنین میفرماید ای مدعی
دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
بر تو مرور نمود وترا بر فراش غفلت خفته یافت
وبرحال تو گریست وبازگشت. انتهی لذا
در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول مدعی
اکتفا نمود. ودر فرقان که فارق بین حق و
باطل است میفرماید: یا ایها الذین امنوا
ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما
بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و
روشن است و در باطن سبب ضلالت و هلاکت
کاروانهای مدینه و دیار منست. وهمچنین
میفرماید ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته
مثال تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت
و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست
صراف ذائقه احدیه افتد قطره از آن را قبول
نفرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو
موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه
فرق بی منتهی در میان. وهمچنین میفرماید
ای پسر دنیا بسا سحرگاهان تجلی عنایت من
از مشرق لامکان بمکان تو آمد و ترا در بستر
راحت

کردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی
بالله شهیدا؛ سبحانک اللهم یا الهی اشهد
بان قلب السلطان بین اصبعی قدرتک لو
ترید قلبه یا الهی الی شطر الرحمة والاحسان
وانک انت المتعالی المقتدر المنان لا اله الا
انت العزیز المستعان؛ در شرایط علما میفرماید
واما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه و
حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لأمر
مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره و اگر
پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
الهام رحمن جاری شده ناظر شوند ملاحظه
میفرمایند که متصفین باین صفات دو

و در حدیث شریف وارد لا تصدقوا النمام
مر بعضی از علما امر مشتبه شده و این عبد را
مذمت کرده اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم به الله
فی الکتاب تکلم ننموده و باین آیه مبارکه ذاکر
قوله تعالی هل تنقمون منا الا ان امنا بالله و ما انزل
الینا و ما انزل من قبل ای پادشاه زمان
چشمهای این آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجه
و ناظر و البته این بلایا را رحمت کبری از پی
و این شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب و
لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب
گردد

میفرمودند و بغیرها اذن الله در این امر تکلم ننمودند
نسئل الله بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی و ا
حال جمیع نفوس از جمیع امور چشم پوشیده‌اند
و باذیت اینطائفه متوجهند چنانچه اگر از بعضی
که بعد از فضل باری در ظل مرحمت سلطانی
آرمیده‌اند و بنعمت غیر متناهیه متنعمند سؤال
شود که در جزای نعمت سلطانی چه خدمت
اظهار نموده‌اند بحسن تدبیر مملکتی بر ممالک افزوده‌اند
و یا باری که بسبب آسایش رعیت و آبادی مملکت
و ابقای ذکر خیر دولت شود توجه نموده‌اند جوابی
ندارند جز آنکه جمعی را بصدق و یا بکذب باسم
بابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

در روایت مذکوره اقلّ از کبریتا حمر بند لذا هر
نفسیکه مدّعی علم است قولش مسموع نبوده و
نیست وهم چنین در ذکر فقهای اخر الزّمان
میفرماید فقهاء ذلک الزّمان شرّ فقهاء
تحت ظلّ السّماء منهم خرجت الفتنة والیهم
تعود واگر این روایا ترا نفسی تکذیب نماید
اثبات آن بر اینعبد است چون مقصود
اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
علمائیکه فی الحقیقه از کاس انقطاع آشامیده اند
ابداً متعرض این عبد نشده اند چنانچه مرحوم شیخ
مرتضی اعلی الله مقامه واسکنه فی ظلّ قباب
عنایته در ایام توقّف در عراق اظهار محبّت
میفرمودند

بلکه حدود الهیّه سبب وعلّت حفظ بریّه
بوده وخواهد بود. بقوله تعالی ولکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب از عدل حضرت سلطان
بعید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مورد
سیاط غضب شوند حق جلّ ذکره میفرماید
لا تزر وازرة وزر اخری واین نسبی معلوم که
در هر طائفه عالم وجاهل عاقل وغافل فاسق
ومتّقی بوده وخواهد بود وارتکاب امور
شنیعه از عاقل بعید است چه که عاقل یا طالب
دنیا ست ویا تارک آن اگر تارک است البتّه
بغیر حق توجّه ننماید واز این گذشته خشیة الله
او را از ارتکاب افعال منهیّه مذمومه منع

بقتل و تاراج مشغول شوند چنانچه در تبریز
وغیره بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ
نمودند وابداً در پیشگاه حضور سلطان عرض
نشده کل این امور نظر بان واقع شده که این فقرا
بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
و باین فقرا پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
مختلفه در ظل سلطان مستریحند یکطائفه هم
این قوم باشند ملکه باید علو همت و سمو فطرت
ملوک زمان سلطانی بشانی مشاهده شود که
در تدبیران باشند که جمیع احزاب در سایه سلطان
در آیند و ما بین کل بعدل حکم رانند اجرای
حدود الله محض عدل است و کل بان راضی

ملکه

النّعمة الّتی نزلت من سمآء کرمك و سحاب رحمتك
لیقطع عمّا عنده و یتوجّه الی شطر الطافك ای
ربّ ایّده علی نصرة المظلومین من عبادك و اعلاء
کلمتك بین خلقك ثمّ انصره بجنود الغیب و
الشّهادة لیسخّر المدائن باسمك و یحکم علی من علی
الارض کلّها بقدرتك و سلطانك یا من بیدك
ملکوت الایجاد و انّك انت الحاکم فی المبدء و
المعاد لا اله الّا انت المقتدر العزیز الحکیم *
ثنا ی موفور در پیشگاه حضور سلطانی مشته
نموده امید که اگر از نفسی از اینطایفه عمل قبیحی
صادر شود آنرا از مذهب این عباد میشمرند
قو الله الّذی لا اله الّا هو ابن عبد ارتکاب

نماید و اگر طالب دنیاست اموریکه سبب و علت
اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
البتّه ارتکاب نماید ملکه باعمالیکه سبب اقبال
ناس است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال
مردوده از نفس جاهله بوده و خواهد بود
نسئل الله بان یحفظ عباده عن التوجّه الی
غیره و یقرّبهم الیه انّه علی کلّ شیئ قدیر
سبحانک اللّهمّ یا الهی تسمع حنینی و تری حالی
وضرّی وابتلائی وتعلم ما فی نفسی ان کان
ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
بریّتک الی افق سماء عرفانک وقلب السّلطان
الی یمین عرش اسمک الرّحمن ثمّ ارزقه یا الهی
النّعمة

نخواهد بود انبیا که لئالی بحر احدیه و مهابط
وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض ناس واقع میشده اند
تا چه رسد باین عباد چنانچه میفرماید و همّت
کلّ امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل
لیدحضوا به الحقّ و همچنین میفرماید ما یأتیهم
من رسول الّا کانوا به یستهزئون در ظهور خاتم
انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه
ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس حقیقت
از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن
مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده بشأنی عباد
غافل بودند که اذیّت آنحضرت را از اعظم اعمال
و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه که

مکاره را خاین ندانسته تا چه رسد بانچه صریحاً
در کتاب الهی نهی آن نازل شده چون ناس را از شرب
خمر نهی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و
ثبت شده و علمای عصر کثرالله امثالهم طراً
ناس را از این عمل شنیع نهی نموده اند مع ذلک
بعضی مرتکبند حال جزای این عمل بنفوس راجع [عاید]
وان مظاهر عز تقدیس مقدس و مبرا یشهد
بتقدیسهم کل الوجود من الغیب والشهود
ولی این عباد حق را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
میدانند لا مفر و لا مهرب لاحد الا الی الله
و لا عاصم و لا ملجا الا الیه و در هیچ عصری
اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و
نخواهد

فی السّمآء فتأتیهم بآیة ولو شآء الله لجمعهم علی
الهدی فلا تکوننّ من الجاهلین ؛ تالله از مضمون
این دو آیهٔ مبارکه قلوب مقرّبین در احتراق است
وامثال این امور وارده محقّقه از نظر محو شده
وابدا تفکّر ننموده و نمی‌نمایند که سبب اعراض
عباد در ظهور مطالع انوار الهیّه چه بوده و
همچنین قبل از خاتم انبیا در عیسی بن مریم
ملاحظه فرمائید بعد از ظهور آن مظهر رحمن
جمیع علما آن ساذج ایمان را بکفر وطغیان نسبت
داده اند تا بالآخره باجازه حنّان که اعظم علمای
آن عصر بود و همچنین قیافا که اقصی القضات
بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش

علمای ان عصر در سنین اولیه از یهود و نصاری

ازان شمس افق علی اعراض نمودند و باعراض ان

نفوس جمیع از وضیع و شریف بر اطفاء نور ان

نیر افق معانی کمر بستند اسامی کل در کتب مذکور است

از جمله وهب بن راهب و کعب بن اشرف و

عبد الله ابی و امثال ان نفوس تا انکه امر بمقامی

رسید که در سفک دم اطهر انحضرت مجلس شوری

ترتیب دادند چنانچه حق جل ذکره خبر فرموده وانی

یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او

یخرجوک و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین

و هم چنین میفرماید و ان کان کبر علیک اعراضهم

فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما

فی السماء

يا الهي اسئلك باسمك الذي به سخرت من في السموات والارض بان تحفظ سراج امرك بزجاج قدرتك والطافك لئلا تمر عليه ارياح الانكار من شطر الذين غفلوا من اسرار اسمك المختار ثم زد نوره بدهن حكمتك انك انت المقتدر على من في ارضك وسمائك اي رب اسئلك بالكلمة العليا التي بها فزع من في الارض و السماء الا من تمسك بالعروة الوثقى بان لا تدعني بين خلقك فارفعني اليك وادخلني في ظلال رحمتك واشربني من زلال خمر عنايتك لاسكن في خباء مجدك وقباب الطافك انك انت المقتدر على ما تشاء وانك انت المهيمن القيوم

خجل و عاجز است ضاقت علیه الأرض بوسعتها
الی ان رفعه الله الی السّمآء و اگر تفصیل انبیا
عرض شود بیم آن است که کسالت عارض گردد
یا لیت اذنت لی یا سلطان لنرسل الی حضرتك
ما تقرّ به العیون وتطمئنّ به النّفوس ویوقن
کلّ منصف بانّ عنده علم الکتاب لولا اعراض
الجهلآء واغماض العلمآء لقلت مقالاً تفرح
به القلوب و تطیر الی الهوآء الّذی یسمع من هزیز
ارياحه انّه لا اله الّا هو ولکنّ الآن لعدم
اقتضآء الزّمان منع اللّسان عن البیان
وختم اناء التّبیان الی ان یفتح الله بقدرته
انّه لهو المقتدر القدیر سبحانك اللّهمّ

او حللتم ما حرّمه الله قال نحن اوّل من اتّبع
اوامر الله. ونحن اصل الامر ومبدئه. واوّل كلّ
خير ومنتهاه. نحن اية القدم. وذكره بين الامم
قيل اتركتم القران. قال فينا انزله الرّحمن
ونحن نسائم السّبحان بين الاكوان. ونحن الشّوارع
الّتى انشعبت من البحر الاعظم الّذى احيى الله
به الارض بعد موتها. ومنّا انتشرت اياته
وظهرت بيّناته. وبرزت اثاره. وعندنا
معانيه واسراره. قيل لاىّ جرم ملئتم قال
لحبّ الله وانقطاعنا عمّا سواه. انّا ما ذكرنا
عبارته عليه السّلام بل اظهرنا رشحا من بحر
الحيوان. الّذى كان مودعا فى كلماته ليحيى به

يا سلطان قد خبت مصابيح الانصاف ❊ و
اشتعلت نار الاعتساف في كل الاطراف الى ان
جعلوا اهلي اسارى ليس هذا اول حرمة هتكت
في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظروا يذكر
ما ورد على آل الرسول الى ان حملهم القوم سارى
وادخلوهم في دمشق الفيحاء وكان بينهم سيد
الساجدين وسند المقربين وكعبة المشتاقين
روحي ما سواه فداه قيل لهم وانتم الخوارج
قال لا والله نحن عباد امنا بالله وباياته وبنا
افتر ثغر الايمان ولاحت اية الرحمن و
بذكرنا سالت البطحاء وما طت الظلمة التي حالت
بين الارض والسماء . قيل احرمتم ما احله الله
او حللتم

به اشرقت الارض والسماء. هل يبقى لاحد ما
عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مال ناصيته
لو ينظر احد فى الذين ناموا تحت الرضام
وجاوروا الرغام. هل يقدر ان يميز دمهم
جماجم المالك عن براجم المملوك لا وما لك
الملوك. وهل يعرف الولاة من الرعاة وهل
يميز اولى الثروة والغناء من الذى كان بلا
حذاء ووطاء. تالله قد رفع الفرق. الا لمن
قضى الحق. وقضى بالحق. اين العلماء والفضلاء
والامراء. اين دقة انظارهم. وحدة ابصارهم
ورقة افكارهم وسلامة اذكارهم. واين
خزائنهم المستورة. وزخارفهم المشهودة.

الغافلون ويطّلعوا بما ورد على امناء الله من
قوم سوء اخسرين ونرى اليوم يعترض القوم
على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون اشدّ ممّا
ظلموا ولا يعرفون • تالله انّى ما اردت الفساد
بل تطهير العباد عن كلّ ما منعهم عن التقرّب الى
الله مالك يوم التناد • كنت نائماً على مضجعى
مرّت علىّ نفحات ربّى الرّحمن وايقظتنى من النوم
يشهد بذلك سكّان جبروته وملكوته
واهل مدائن عزّه • ونفسه الحقّ لا اجزع من
البلايا فى سبيله ولا عن الرّزايا فى حبّه و
رضائه قد جعل الله البلاء غادية لهذه
الدسكرة الخضراء • وذبالة لمصباحه الذى
به اشرقت

الكنوز من كرمهم وقبض البحر عند بسط اكفهم و
هممهم وابن من طال ذراعه في العصيان
ومال ذرعه عن الرحمن اين الذي كان يجتني
اللذات ويجتني ثمار الشهوات اين ربات
الحجال وذوات الجمال اين اغصانهم المتمائلة
وافنانهم المتطاولة وقصورهم العالية و
بساتينهم المعروشة وابن دقة اديمها ورقة
نسيمها وخزيز مائها وهزيز رياحها وهدير
ورقائها وحفيف اشجارها وابن سحورهم
المفترة وثغورهم المبتسمة فواهالهم قد
هبطوا الحضيض وجاوروا الغضيض لا يسمع
اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف منهم احد

وسردهم الموضونة وفرشهم المبسوطة هيهات

قد صار الكل بورا وجعلهم قضاء الله هباء

منثورا. قد فنى ما كنزوا وتشتت ما جمعوا.

وتبدد ما كتموا. اصبحوا لا ترى الا اماكنهم الخالية

وسقوفهم الخاوية وجذوعهم المنقعرة و

قشيهم البالية. ان البصير لا يشغله المال

عن النظر الى المآل والخبير لا تمسكه الاموال

عن التوجه الى الغنى المتعال اين من حكم على

ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرف

فى الدنيا وما خلق فيها. اين صاحب الكتيبة

السمراء والراية الصفراء. اين من حكم فى الزوراء

واين من ظلم فى الفيحاء. واين الذين لم تعد

الكثور

ويجعلنا من الذين توجهوا اليه وانقطعوا عما
سواه يا ملك قد رأيت في سبيل الله ما لا
رأت عين ولا سمعت اذن قد انكرني المعارف
وضاق علي المخارف قد نصب في صحصاح السلامة
واصعد في صحصاح الراحة كم من البلايا نزلت وكم
منها سوف تنزل امشي مقبلا الى العزيز الوهاب
وورائي ثعبان الحباب قد استهل مدمعي
الى ان بل مضجعي وليس حزني لنفسي تالله
رأسي يشتاق الرماح في حب مولاه وما مررت
على شجر الا وقد خاطبه فؤادي يا ليت قطعت
لاسمي وصلب عليك جسدي في سبيل ربي
بل عبادي الناس في سكرتهم يعمهون ولا يعرفون

ولا رمزا يمارى القوم وهم يشهدون. امنكرون
وهم يعلمون. لم ادرى فى اىّ وادٍ يهيمون اما يرون
يذهبون ولا يرجعون. الى متى يغيرون ويتطورون
يهبطون ويصعدون. الم يان للذين امنوا
ان تخشع قلوبهم لذكر الله. طوبى لمن قال او يقول
بلى يا ربّ آن وحان. وسيقطع عمّا كان هيهات
لا يحصد الّا ما زرع ولا يؤخذ الّا ما وضع
الّا بفضل الله وكرمه. هل حملت الارض بالذى
لا تمنعه سبحات الجلال عن الصعود الى ملكوت
ربّه العزيز المتعال. وهل لنا من العمل ما
يزول به العلل ويقرّبنا الى مالك العلل
نسئل الله ان يعاملنا بفضله لا بعدله
ويجعلنا

ومواتيني وحوش الغزاة لا اجزع واصبر كما صبر اولو
الحزم وذوو العزم بحول الله مالك القدم
وخالق الأمم واشكر الله في كل الاحوال ونرجو
من كرمه تعالى بهذا الحبس عتق الرقاب من
السلاسل والأغلال ويجعل الوجوه خالصة
لوجه العزيز الوهاب انه مجيب لمن دعاه
وقريب لمن ناجاه. ونسئله بان يجعل هذا
البلاء الادهم درعا لهيكل اوليائه ويحفظهم
من سيوف حادة. وقضب نافذة. لم يزل
بالبلاء اشرق نوره. وسنا ذكره. هذه سنته
قد خلت في القرون الخالية والاعصار الماضية
فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

دفعوا اهوآئهم، ووضعوا الههم كانهم اتخذوا امر الله
هزوا ولهوًا، ولعبًا، ويحسبون انهم محسنون، وفي
حصن الامان هم محصنون، ليس الامر كما يظنون
عذا يرون ما ينكرون، سوف ننتقل من هذا
المنفى الاقصى الى سجن عكا، ومما يقولون انها
اخرب مدن الدنيا، واقبحها صورة، واردئها
هوآء، وانتنها مآء، كانها دار حكومة الصدى
لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه، واراد
ان يحبسوا العبد فيها، ويسدوا على وجوهنا
ابواب الرخآء، ويصدوا عنا عرض الحيوة الدنيا
فيما غبر من ايامنا، تالله لو يهلكني اللغب
يهلكني السغب، ويجعل فراشي من الصخرة الصمآء،

ومؤانسي

عن الغلام. واما الان محجوبون بحجاب الظلام الذی
نسجوه بایدی الظنون والاوهام. سوف تشق
الید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلماء.
یومئذ یقول العباد ما قالته اللائمات من
قبل لیظهر فی الغایات ما بدا فی البدایات
ایریدون الاقامة ورجلهم فی الرکاب. وهل
یرون لذهابهم من ایاب. لا ورب الارباب الا
فی المآب. یومئذ یقوم الناس من الاجداث
ویسئلون عن التراث. طوبی لمن لا تنوءه
الاثقال. فی ذلك الیوم الذی فیه تمر الجبال
ویحضر الکل للسؤال فی محضر الله المتعال انه
شدید النکال. نسئل الله ان یقدس قلوب

عن جوادهم. وطوى مهادهم. وكلّت اسيافهم
وزلّت اقدامهم. لم ادر الى متى يركبون مطيّة
الهوى. ويهيمون فى هيماء الغفلة والغوى.
انتقى عزّة من عزّ. وذلّة من ذلّ ام يبقى من
اتّكا على الوسادة العليا. وبلغ فى العزّة الى
الغاية القصوى. لا وربّى الرّحمن كلّ من عليها
فان. ويبقى وجه ربّى العزيز المنّان. اىّ درع
ما اصابها سهم الرّدى. واىّ فود ما غرّته يد
القضاء. واىّ حصن منع عند رسول الموت اذ
اتى. واىّ سرير ما كسر. واىّ سدير ما قفر.
لو علم النّاس ما وراء الختام. من رحيق رحمة ربّهم
العزيز العلّام. لنبذوا الملام. واستر صنوا
عن الغلام

ما لذّلى بقائى وما نفعنى حيوتى، ولا يخفى
على اهل النصر والنّاظرين الى المنظر الاكبر بانّى
فى اكثر ايّامى كنت كعبد جالس تحت سيف علّق
بشعرة واحدة، ولم يدر متى ينزل عليه، اينزل
فى الحين او بعد حين، وفى كلّ ذلك نشكر الله
ربّ العالمين، ونحمده فى كلّ الاحوال، انّه على
كلّ شئ شهيد، نسئل الله ان يبسط ظلّه
ليسرع اليه الموحّدون، ويأوى فيه المخلصون
ويرزق العباد من روض عنايته زهرا ومن
افق الطافه نوّرا، ويؤيّده فيما يحبّ ويرضى
ويوفّقه على ما يقرّبه الى مطلع اسمائه الحسنى
لئلا يغضّ الطّرف عمّا يرى من الاجحاف و

بعض العلماء من الضغينة والبغضاء لينظروا
الأشياء بعين لا يغلبها الأغضاء ويصعدهم
الى مقام لا تقلبهم الدنيا ودناستها عن النظر
الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم المعاش واسباب
الفراش عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالعهن
ولو انهم يفرحون بما ورد علينا من البلاء سوف
يأتي يوم فيه ينوحون ويبكون ويتيقن لو خيروا
فيما هم عليه من العزة والغناء والثروة و
العلاء والراحة والرخاء وما انا فيه من
الشدة والبلاء لاخترت ما انا فيه اليوم
والآن لا ابدل ذرة من هذه البلايا بما خلق
في ملكوت الانشاء لولا البلايا في سبيل الله
ما لذ

ان تأخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بدء
من الله ويعود اليه انه لمبدء الخلق ومرجع العالمين
وازجمله قد منعتم من الفساد والجدال في الصحف
والالواح وما اريد بذلك الا علوكم وسموكم
يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس واشراقها
والاشجار واوراقها والبحار وامواجها والارض
وكنوزها نسئل الله ان يمد اولياءه ويؤيدهم
على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
البديع ونسئله ان يوفق من في حولي على العمل
بما امروا به من القلم الاعلى وازجمله اثمار شجرهٔ
دانش اینکلمهٔ علیاست همه بار یکدارید و برگ
یکشاخسار لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب

ینظر الی الرعیّة بعین الالطاف ویحفظهم
من الاعتساف ونسئله تعالی بان یجعلک
ناصر الامره وناظراً الی عدله لتحکم علی العباد
کما تحکم علی ذوی قرابتک وتختار لهم ما تختار
لنفسک انّه لهو المقتدر المتعالی المهیمن القیّوم
وچون مناسبت حاصل شد لهذا موافق
چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بهاء الله
که در صحائف و لوائح مندرج است در این مقام
نیز مختصراً مندرج گردد تا اصل اساس و روش
و مبادی و بنیان واضح و عیان شود و این
عبارات از صحائف متعدده نقل شده از جمله
عاشروا الادیان بالروح والریحان ایاکم
ان تاخذکم

یکشجر و قطرهای یک بحر از جمله دین الله و
مذهب الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء
مشیّت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا
علّت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علّت
کبری از برای ظهور و اشراق نیّر اتّحاد دین الهی
و شریعهٔ ربّانی بوده و نموّ عالم و تربیت امم و
اطمینان و راحت من فی البلاد از اصول و احکام
الهی اوست سبب اعظم از برای این عطیّهٔ کبری
کأس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
و نعمت سرمدیّه مبذول دارد رؤسای ارض
مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام
و علو و حفظ آن جهد بلیغ باید مبذول دارند

العالم واز جمله انّ الّذی ربّی ابنه او ابناً
من الأبناء كانّه ربّ احد ابناء آل علیه بهاء
الله وعنایته ورحمته التی سبقت العالمین
از جمله یا اهل بهاء شما مشارق محبّت ومطالع
عنایت الهی بوده وهستید لسان از سبّ ولعن
احدی میالائید وچشم را از آنچه لایق نیست
حفظ نمائید آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول
افتاد مقصود حاصل والّا تعرّض باطل ذروه
بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیّوم سبب
حزن مشوید تا چه رسد بنزاع وفساد امید
هست در ظلّ سدرهٔ عنایت الهیّه تربیت
شوید وبما اراد الله عامل گردید همه اوراق
یک شجرید

ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبیّنی مشاهده
میشد و یا ناطقی خود را محلّ شماتت و مفتریات
عباد نمینمودم انتهی از این عبارات سررشته
اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوایای
اینطائفه بدست میاید و اگر از روایات و
حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
قضیّه خواهیم از کثرت خلافات و تباین حقیقت
بکلی پوشیده و پنهان کردد لهذا بهتر این است
که اساس و مقاصد اینطائفه را از مضامین
تعالیم و صحائف و لوائح استنباط نموده مآخذ
و دلائل و نصوص اعظم از این نه چه که این
اساس است و فصل خطاب بگفتار و رفتار

و همچنین آنچه لازم است تفحّص در احوال رعیت
و اطّلاع بر اعمال و امور هر حزبی از احزاب از مظاهر
قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همّت
نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد و آفاق
بنور اتّفاق منوّر شود باید کلّ بآنچه از قلم ذکر
جاری شده تمسّک نمایند و عمل کنند حق شاهد
و ذرّات کائنات گواه که آنچه سبب علوّ و سموّ
و تربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
نمودیم از حق میطلبیم عباد را تأیید نماید آنچه
این مظلوم از کلّ طلب مینماید عدل و انصاف است
باصغا اکتفا ننمایند در آنچه از این مظلوم ظاهر
شده تفکّر کنند قسم بآفتاب بیان که از افق سماء

ملکوت

وحصول فوائد ذاتیّه تجسیم امور نموده اند
واگر چنانچه اعلیحضرت شهریاری بنفس نفیس
تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در پیشگاه
حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصود نبوده
ومدخلی در امور سیاسی ندارند مدار حرکت
وسکون ومحور سلک وسلوک محصور بر امور
روحانیّه ومقصور بر حقایق وجدانیه است
مدخلی بامور حکومت وتعلّقی بدستگاه
سلطنت ندارد اساس کشف سبحات و
تحقیق اشارات تربیت نفوس است وتهذیب
اخلاق تصفیهٔ قلوبست وتنورانیّت بلوامع
اشراق وانچه سزاوار رسالهٔ ملوکانی وبراز

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شئون
از خصائص و لوازم عالم انسانست باری در بدایت
سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بهاء الله را
وجمیع اشخاص که همراه بودند از ادرنه بسجن عکا
نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا
بردند و آنجا استقرار یافتند لکن در ایران بعد از چندی
بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
تدبیر شهیر و بر حقیقت وقوعات قدیم و حدیث
مطلع و خبیر بحضور حضرت شهریاری عرض
نمودند که آنچه تا بحال در حضور همایون از این
طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت
رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد شخصیه

وحصول

و تشویق باتّصاف فضائل و خصائل حمیده است
قطعیاً مدخلی بامور سیاسیّه نداشته و تصدّی
بآنچه سبب آشوب و فتنه است ننموده در منصوص
حکومت عادله نه پنهانه نتواند و وسیله بدست
ندارد مگر تعرض بضمائر و وجدان که از خصائص
دل و جان است و این قضیّه نیز تعرض بسیار
شد و سعی بیشمار گشت چه خونها که ریخته
شد و چه سرها که آویخته هزاران نفوس قتیل
و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند
بسا بنیانها که ویران شد و چه بسیار خانمان
و دودمان بزرگان که بی سر و سامان گشت
جان حاصل نشد و فائده بدست نیامد

دیهیم جهانبانیست است که جمیع رعایا از هر
فرقه و آیین در ظل ظلیل معدلت سلطانی
مظهر بخشایش و در کمال اسایش و کامرانی باشند
زیرا سایه الهی ملجا عالیان و ملاذ ادمیان است
تخصیص بحزبی نداشته علی الخصوص حقیقت حال
و کنه مقال بنظائف مشهود و معلوم کردیده
جمیع اوراق و صحائف شان مکررات و مرات در دست
افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح
و لائح کردد مضامین کل آن اوراق منع از فساد
و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد
و صداقت و امتثال و تخلق باخلاق ممدوحه
و تشویق

و مساوات بین نوع انسان نیست و از هر فرقه
از اهل آفاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
حکومت عادله مجازات عاجله است و هر شخصی
که همت نبندد و گوی سبقت برد مستحق الطاف
جهانبانی و سزاوار عواطف جلیله شهریار است
زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و جلوه دیگر
تعرض بطریقه و آیین در هر مملکتی بادی خسران
مبین است و توسل بما به الترقی معدلت و
مساوات بین اقوام روی زمین احتراز و حذر
از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از
فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل
در امور سیاسیه و نمایش است و کردار و رفتار

این درد را درمانی واین زخم را مرهم اسانی میسّر
نشد از وظائف وصوالح حکومت ازادکی
وجدان واسودکی دل وجان است ودر جمیع
اعصار باعث ترقّی درجات واستیلاء سائر
جهانست ممالك متمدّنه سائره این تفوق
حاصل نمود وباین درجات عالیه نفوذ و
اقتدار فائز نکشت مکر زمانیکه منازعه
مذاهب را از میان برداشت وجمیع طوائف را
بمیزان واحد معامله نمود جمیع یکقوم ومحرّر
ویك نوع ویك جنسند مصلحت عامّه مساوات
تامّه است واز اعظم اسباب جهانبانی و
اکبر وسائل اتساع نطاق کشورستانی معدلت
ومساوات

ومعلوم است خط حرکت این طائفه چون آفتاب
مشهود ومشهور وانچه باید وشاید از ردع
ودفع وقلع وقمع وزجر وقتل ونفی وضرب قصور
نشد ومقصد بحصول نرسید در ممالک سائره
چون تشدید وتعذیب را درچنین مواضع
عین تشویق وتحریص مشاهده نمودند وعدم
اعتنا را اثر بیشتر دیدند نائره انقلاب را خاموشتر
ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حقوق
احزاب نمودند وازادکی عموم طوائف را آتش زد
شرق وغرب کردند این داد وفریاد وضجیج و
اجیج از تحریک واغوا وتشویق واغراست
سی سال است که از آشوب وفتنه خبری نیست

منافی امنیت و آسایش لکن این طائفه در طریقت
خویش ثابتند و در مسلک و آیین راسخ متدین
و متمسک‌اند و متشبث و متوسل بقسمیکه
جان رایگان نثار نمایند و بحسب مسلک خویش
طالب رضای پروردگار جهد بلیغ دارند و
سعی شدید چه در طاعت و صبور در شدت
و مشقت هستی خویش را فدا نمایند و ناله
و انین بر نیاورند آنچه گویند فی الحقیقه راز
درونست و آنچه جویند و پویند بدلالت
رهنمون پیر باید نظر باساس و رئیس نمود
و شیء خسیس را بهانه نکرد چون روش و
تعالیم و مفاهیم رسائل و صحائف رئیس مشهود
و معلومست

کبری داخل و قائم و اقوام متنوعه در ظل حمایت
حکومت عظمی ساکن و خادم بودند وسعت مملکت
روز بروز تزاید نموده اغلب قطعه اسیا در تحت
حکومت عادلهٔ جهانبانی و اکثر فرق و ملل مختلفه
در سلک رعیت تاجداری بودند و چون
قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
و اصول مسئولیت فکار و ضع و اساس شد
ممالک وسیعه سلطنت ایران تناقص نمود و
قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت
تا انکه باین درجه رسید که قطعات جسیمهٔ توران
و اشور و کلدان از دست رفت تطویل چه لزوم
حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

وازفساد اثری نه با وجود تقاضاء نفوس و تزاید
وتکاثر این گروه از کثرت نصایح و ترغیب بفضائل
اینطائفه کل در منتهای سکون و رکون تا طاعت
شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت بچه
وسیله مشروعه تعرض نماید واها نت جائز
داند و از این گذشته تعرض بوجدان و
عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفه اما مانع
اتساع کشور و حائل فتوح ممالک دیگر و
حاجز تکثر رعیت و مخالف اساس قویم سلطنت است
حکومت جسیمه ایران زمانیکه تعرض بوجدان
نداشت طوائف مختلفه در تحت لوای سلطنت
کبری

ضمائر و وجدان رعایا و برایا باشد کل رعیت
پادشاهی و در ظل حمایت تاجدار و هستند هر کس
سمیع و مطیع آسوده و مستریح و هر کس باغی و طاغی
مستحق سیاست است علیحضرت شاهانشاهی علی الخصوص
زمان بکلی تغییر نموده و حقایق و اعیان تبدیل
گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نمو و ترقی
و داعی انحطاط و تدنی است تزلزل شدید که
بر ارکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه سبب
عظیم و خطب جسیم این قوانین و اصول تعرضیه است
و دولتیکه مقر حکومتش در اقلام فتیک بالتیک
در اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوات
بین رعایا مختلفه و توحید حقوق مدنیت

وجدان وتعصب حکام از حوزهٔ حکومت ایران
خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
بوده والا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل
نبودند با وجود وضوح مضرت چه لزوم تعرض
بیچارگانست واگر ترویج فتوی خواهیم نفسی از
غل و زنجیر و حدت شمشیر خلاص نخواهد شد
چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف
مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه
و نصیریه و سائره موجود و هریک تکفیر و
تفسیق طائفه دیگر نماید در اینصورت
چه لزوم که حکومت تعرض این وان و یا چه
ضمائر

وکمالات که اعظم موهبت عالم انسانست
الا تعرض بطریق بزوان وهدم بنیان وقطع
نسل انسان نبوده در قرون وسطی که مبادی آن
سقوط امپراطوری رومان ونهایتش فتوح
قسطنطنیه است بدست اسلام در ممالک
اوروپ بسبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب
تعصّب شدید وتعرض قریب وبعید شیوع
یافت کار بجائی رسید که بنیان انسان بکلّی
رو بانهدام گذاشت وراحت وآسایش رئیس
ومرئوس وامیر ومأمور در پس پرده انعدام
متواری گشت جمیع احزاب شب وروز اسیر
تشویش واضطراب بودند مدنیّت بکلّی مختلّ

ملل متنوعه در قطعات خمسه عالم مستملکات
جسیمه پیدا نموده جزیره صغیره اتلانتیک شمالی
کجا و قطعه جسیمه هندوستان مشرق کجا آیا
بجز بتسویه بین اقوام و احزاب توان استیلا یافت
آری بسبب قوانین عادله آزادی وجدان و توحید
معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
قریب ربع معموره عالم را در تحت حکومت خویش
گرفتند و بواسطه این مبادی آزادی روز بروز بر
اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و اکثر
اقوام در روی زمین نام این دولت را بعدالت یاد
نمایند عصبیت دینیه و تدین حقیقی محک
و امتحانش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
و کمالات است

وجدان انسانی مقدس و محترم است و از دیگر
این باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیت وجدان
که از خصائص دل و جان است اگر در این جهان
واقع گردد دیگر چه کیفری از برای بشر در روز
حشر اگر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائر
و افکار در حیطه احاطه مالک الملوک است نه
ملوک لهذا دو نفس در عالم وجود هم افکار در
جمیع مراتب و عقائد موجود نه الطرق الی الله
بعدد انفاس الخلائق از حقائق معانیست
و لکل جعلنا منسکا از دقائق قرآنی این همت

وجدان و جان بین اصبعین [illegible] [illegible]

وضبط وربط ممالك مهمل واصول واساس سعادت
جمعیت بشریه معطل وارکان حکومت سلاطین
متزلزل مگر نفوذ واقتدار رؤساء دین ورهابین
در جمیع اقطاع مکمل بود وچون این اختلافات
وتعرضات وتعصبات را از میان برداشتند و
حقوق مساوات رعایا وحریت وجدان را با
اعلان نمودند انوار عزت واقتدار از افق
مملکت طالع ولائح گردید بقسمیکه آن ممالک در
جمیع مراتب ترقی نموده در حالتیکه اعظم سلطنت
اوروپا اسیر وذلیل اصغر حکومت آسیا بود
حال دول عظیمهٔ آسیا مقاومت دول صغیرهٔ
اوروپا نتوانند این براهین شافی کافی است که

شد که بیشتر این توهّمات از دسایس ارباب نفوذ
بود که همیشه در پس پرده خیال بتجسیم امور و
توهیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع
و حفظ مواقع خویش ذرّات را در آینهٔ خیال
بمثابهٔ کرات و کاه را کوه نمودار مینمودند ابداً
این اوهام را اصل و اساسی و این گفتار را
دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را چه
قدرت و توانائی و شعبه فقیر را چه جرئت و
اقتداری که خلل و فتوری بقوّهٔ قاهره وارد
آرند و یا قوّه جندیّه سلطنت را مقاومت
توانند از آن زمان تا بحال در ایران آشوب
و فتنه زائل و ضوضاء و غوغاء ساکن است

عظیمه و اوقات عزیزه که مبذول تعرض طرازنو نساخته
میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجهٔ حاصل نه اگر
چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید
سریر جهانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء
رعایاء شهریاری صرف شده بود تا حال کشور
سلطانی معمور و کشت زار اهالی از فیض عدالت
ظل اللهی معمور و بارقهٔ سلطنت ایران چون
صبح صادق در آفاق کیهان مشهود و مشهور
بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
روایت نمودند و بر سر اصل مطلب دویم ذات
همایون بنفس نفیس فحص سرّ مکنون فرمودند
از قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مبرهن
شد

وعقاب بشود بحسب روایت در نزد کل مسلمین
در جمیع محامد و مدایح بودند و اعمال و افعالشان
بمنزله مواعظ و نصایح با میر محمد حسین امام جمعه
اصفهان معامله داشتند و چون بحساب رسیدند
مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسند
ممهور خواستند بر امام جمعه این قضیه گران
امد تا بحد غضب و عدوان رسید و
خویشتن را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت
فریاد و فغان برداشت که این دو برادر بابی
هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاهی
بغتة جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال را

هر چند بندرت بعضی از علماء رسمی نظر بمصلحت
شخصی و غرضی عوام را تحریک وهای و هوی
بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را
با صرار و ابرام اذیت کنند چنانچه در اصفهان
ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر
از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت
و نجابت مشهور آن قطار از اهل ثروت و
مشغول بتجارت و با جمیع خلق با کمال الفت
و حسن معاشرت رفتار مینمودند از این دو
برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا
چه رسد باحوال و اطواری که موجب عذاب

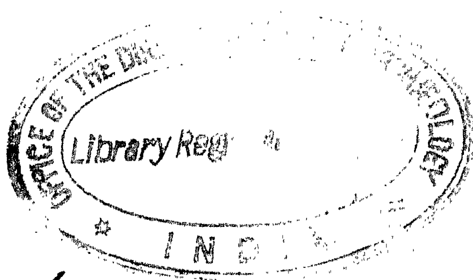
وعقاب

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگوئید که
ما از اینطایفه نیستیم کفایتست و وسیله
نجات و حمایت ابد قبول ننمودند ملکه منطقی
فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
حدت و شدت اهالی جمعه تغلیان امد و
کفایت بقتل و اعدام ننمودند بعد از کشتن
بر جسد شان اهانتی چند وارد اوردند که ذکرش
سزاوار نه و تفصیلش خارج از قدرت گفتن
فی الحقیقه بحالتی چون این دو برادر دیخته شد
که حتی کشیش مسیحی خلیفا در انروز شعره و فریاد
گریه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که همه
نفسی بر حال ان دو برادر گریست چه که در

تالان وتاراج وعیال واطفال را مضطرب
وپریشان وجمیع موجودات را ضبط وغارت
نمودند واز ترس اینکه شاید حضرات کبیر را
بپایهٔ سریر سلطنت رسانند ولسان دادخواهی
گشایند در فکر قتل واعدام انها افتاد لهذا
بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر
قتل دادند بعد ان دو برادر را اسیر وزنجیر
نموده در محضر عموم حاضر نمودند وانچه خواستند
که اعتراض وارد ارند ویا انکه نکته بگیرند
وبهانهٔ اغاز کنند نتوانستند عاقبت گفتند
یا باید تبرّی از امر امین بجوئید ویا انکه در
زیر شمشیر عقوبت سر بنهید انچه بعضی از
حاضرین

ما دام الحیات خاطر موردی را انباز زده و بروایت
عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود
این شهرت میان خلق بچنین نعمتی کشته شدند
لکن خالد مدنیست که عدالت پادشاهی
داد و مانعست وکسی جسارت چنین تعدیات
عظیمه نتواند والسلام

فرغ من کتابته کاتبه المسکین حرف الرا ١٢٣ لیلة الجمعة
١٨ شهر جمادی الاولی سنه ١٣٠٧


Library Reg
I N D